

سرمقاله

پیروزی مبارزات جاری در گرو چیست؟

"فقدان یک تشکل انقلابی در صحنه جامعه ایران خلاء بزرگی است. همه تجارب مبارزاتی ضرورت پر کردن این خلاء را یاد آوری می‌کنند و اتفاقاً همه تلاش دشمن نیز جلوگیری از شکل‌گیری چنین تشکلی است. مسلماً نمی‌توان گفت که جوانان ما در صدد انجام این وظیفه نبوده‌اند. دشواری کار در عمل مطرح است. میبینیم که دشمن علاوه بر همه شگرد های ضد مردمی (از نفوذ بین کارگران و دانشجویان و شناسائی عناصر آگاه و انقلابی آن‌ها گرفته تا دست زدن به بازداشت های "غیر قانونی" ... تا توسل به تهدید و ارباب، تا قتل عناصر آگاه و غیره) هر بار نیز که مبارزه آشکار و جنبشی انقلابی در جامعه جریان یافته و مردم به خیابان‌ها می‌ریزند، اینان دست به دستگیری های وسیع می‌زنند؛ به بازجویی از دستگیر شدگان می‌پردازند تا شاید به کشف ارتباطات انقلابی بین افراد نایل آیند و سرنخی از تشکلی به دست آورند."

صفحه ۲

در این شماره می‌خوانید:

مبارزه با اپورتونیسیم

جدا از مبارزه با امپریالیسم نیست! ۵

خطراتی از مادر سنجری

(پای صحبت های فریبرز سنجری درباره مادر) ۹

گزارشی از مراسم های یادبود مادر ۱۴

پیام ها و اطلاعیه های تجلیل از مادر ۱۵

گزارش از تظاهرات بر علیه جمهوری اسلامی

در انگلستان و آمریکا ۱۸

دشواری های اشغال نظامی عراق ۱۹

ستون آزاد ۲۲

نامه ای از ایران ۲۳

شعری برای مادر سنجری ۲۴



"مسلم شعله های مبارزات اخیر خاموش نگشته و باز زیانه خواهد کشید. درست است که دشمن موفق شد این جنبش را سرکوب و از تداوم تظاهرات توده ای جلوگیری نماید. اما واقعیت این است که او نتوانسته و هرگز نمی‌تواند آن شرایط مادی که باعث اوج گیری چنان جنبشی بود را از بین ببرد. بر این مبنا جنبش اخیر زمینه ساز جنبش های پیرومند آینده می‌باشد."

رفیق اشرف دهقانی

سخنی با خلقهای قهرمان ایران

(در مورد جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تا ۲۳ تیرماه ۱۳۷۸)

پیروزی مبارزات جاری در گرو چیست؟

با توجه به چنین واقعیت‌هایی، رژیم جمهوری اسلامی در اولین برخورد به مبارزات مردم، از زبان خامنه‌ای اعلام کرد که گویا این مبارزات به خاطر تحریک امریکا و رسانه‌های ماهواره‌ای صورت می‌گیرد و با این توجیه به نیروهای سرکوبگر رژیم تاکید نمود که با بی‌رحمی و قساوت تمام با دانشجویان و توده‌های رزمنده برخورد نمایند. مسلماً برای هیچ کس - حتی برای خود خامنه‌ای و همپالگی‌هایش از دارو دسته رفسنجانی گرفته تا خاتمی و "اصلاح طلبان" دور و نزدیکش نیز - پوشیده نیست که وقتی یک اعتراض صنفی در مدت کوتاهی به یک مبارزه سیاسی و حتی رودررویی خونین تبدیل می‌شود، علت آن را باید در اعماق جامعه و در انباشته شدن مطالبات پاسخ نگرفته توده‌ها و همچنین در شدت خشم عمومی از وضع موجود جستجو نمود. علت آن را باید در عمق تضادهای شدت‌یافته طبقات ستمدیده جامعه با طبقات ستمگر و در شرایط غیر قابل‌تحملی دید که طبقه حاکم برای مردم بوجود آورده است. واقعیت این است که پدیدار شدن چنین وضعی در شرایط رشد روز افزون بحران نظام سرمایه‌داری وابسته ایران و در پی آن اعمال سیاست‌های دولت فریبکار خاتمی در حمایت از سرمایه‌داران که در مجموع به تضادهای طبقاتی شدت و حدت خاصی داده است، امر عجیبی نیست. در شرایط گسترش وحشتناک دامنه بیکاری در جامعه که باعث شده فقر و فلاکت بی‌حد و حصری دامن اکثریت بزرگی از مردم ایران را فرا بگیرد، در شرایطی که نابسامانی‌های هولناک اجتماعی و فشارهای خفقان‌بار سیاسی، عرصه زندگی را حتی برای طبقات نیمه‌مرفه جامعه نیز تنگ نموده است، جایی که حتی خود گردانندگان ریز و درشت رژیم هم با آگاهی از خشم و نفرت توده‌ها نسبت به رژیم جمهوری اسلامی به مثابه حافظین وضع موجود، اعتراف می‌کنند که جرعه‌ای را برای به آتش کشیدن این خشم و نفرت کافی می‌دانند و "ریشه این اعتراضات دانشجویی و تظاهرات خیابانی جوانان مسائل داخلی ایران است" (معین، وزیر علوم جمهوری اسلامی) و بالاخره در شرایطی که موج مبارزات قهرمانانه و پی‌گیرانه کارگران رزمنده ایران مدت‌هاست که سراسر کشور را در می‌نوردد، نادیده گرفتن این زمینه‌های مادی خیزش‌های کنونی توده‌ها و توسل به عامل و عوامل خارجی برای توضیح آن‌ها، تنها از مغرضان و ابلهان ساخته است.

امروز همگان - از نیروهای مردمی و کمونیست گرفته تا اپوزیسیون ضد انقلابی رژیم و دشمنان توده‌ها - بر بحرانی بودن شرایط جامعه ایران واقفند. بسته شدن پی در پی

بیشتر رو شد، به هر وسیله‌ای سعی کردند به وظیفه خود که همانا دغلکاری و اشاعه فریب و دروغ و از این طریق نفوذ در میان دانشجویان ناآگاه است، عمل نمایند. همه می‌دانند که گردانندگان اصلی "دفتر تحکیم وحدت"، ۲ خردادای‌های مرتبط با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی می‌باشند. ولی، این، البته باعث آن نیست که سلطنت طلبان که ظاهراً باید مخالف طرفداران جمهوری اسلامی باشند، با آن‌ها جبهه مشترک تشکیل ندهند. آخر این‌ها هر دو خدمت‌گزار منافع طبقات استعمارگر و جنایت‌پیشه‌اند، پس می‌توانند با هم کنار بیایند و گویا "سیاست پدر و مادر ندارد" (بنا به تاکید یکی از گردانندگان تلویزیون سلطنت طلبان که لقب ساواکی - آخوند نام مناسبی برای وی است) و وحدت با دارو دسته طبرزدی یک "تاکتیک" است که آن‌ها باید به پیش ببرند.

موج جدیدی از مبارزه بر علیه رژیم سرا پا ننگ و جنایت جمهوری اسلامی، تهران و بسیاری از شهرهای ایران را فرا گرفته است. این موج جدید با اعتراض دانشجویان دانشگاه تهران به طرح "پولی کردن دانشگاه" آغاز و با حمله وحشیانه و فتجیع ماموران "غیر قانونی" رژیم جمهوری اسلامی (لباس شخصی‌ها) به خوابگاه‌های دانشجویی (که صد البته در پناه حمایت ماموران "قانونی" رژیم یعنی نیروهای انتظامی، صورت گرفت) و ضرب و شتم خونین و وحشیانه دانشجویان و سپس با تجمع خانواده‌ها و توده‌های ستمدیده ایران جلوی دانشگاه در شب سه شنبه ۲۰ خرداد، به صورت تظاهرات خیابانی شبانه در آمد.

علاوه بر تهران (در چند محله)، شهرهای اصفهان و شیراز عمده‌ترین مراکز مبارزه دانشجویان و مردمی بودند که جانشان از مظالم رژیم جمهوری اسلامی به لب رسیده است. در همه این تظاهرات‌ها، شعارهای مرگ بر خامنه‌ای و مرگ بر خاتمی با نفرت هرچه تمامتر سر داده می‌شد و مردم رنج‌دیده برای رهائی از شرایط بسیار ظالمانه و نکبت‌باری که رژیم جمهوری اسلامی در جهت خدمت به امپریالیست‌های غارتگر و خونخوار و سرمایه‌داران وابسته زالو صفت داخلی، در جامعه ایران بوجود آورده است، بدون به جا گذاشتن هیچ ابهامی یک بار دیگر نشان دادند که خواهان سرنگونی این رژیم می‌باشند.

از همان آغاز - حتی قبل از آنکه این مبارزه از بعد خاصی برخوردار گردد - دولت امریکا و شخص جرج بوش نسبت به آن عکس‌العمل نشان دادند. آنها، در لباس دایه مهربانتر از مادر، با حيله گری به ابراز حمایت از دانشجویان معترض پرداخته و رژیم جمهوری اسلامی را از سرکوب آن‌ها برحذر داشتند. با چنین اعلام پشتیبانی از مبارزات آغاز شده، دولت امریکا که برنامه‌های جنایتکارانه و شومی را برای مردم خاورمیانه تدارک دیده است، در جهت بهره‌برداری از جنبش توده‌ها، مشخصاً دانشجویان و توده‌های حامی آن‌ها را در گسترش مبارزات خود بر علیه رژیم جمهوری اسلامی مورد تشویق قرار داد. در تکمیل این اقدام و هم‌زمان با آن، سلطنت طلبان که حالا دیگر بخشی از آنها رضایت داده‌اند که صرفاً روی سلطنت تبلیغ نکرده و مقاصد شوم خود را از طریق علم کردن یک طرح کلی و مبهم به نام "رفراندوم" پیش ببرند، با توجه به گوشه چشمی که به نظر می‌رسد امریکائی‌ها به آن‌ها نشان داده‌اند، از طریق امکانات ماهواره‌ای شان در حالیکه خود اعتراف می‌کنند که بسان آن‌ها خارج از گود نشینی می‌مانند که فریاد "لنگش کن" سر می‌دهد، مرتب از مردم می‌خواهند که از مرگ نترسند و به خیابان‌ها بیایند. بعضی از آن‌ها جوانان را به انجام اقدامات خشونت‌آمیز بر علیه نیروهای سرکوبگر نیز فرا می‌خوانند. این نیروهای مرتجع امتحان پس داده که امروز سعی دارند "انقلابی" جلوه کنند، جنبش توده‌ها را وسیله‌ای تلقی می‌کنند که راه دست‌یابی آن‌ها به قدرت را هموار می‌سازد. از این روست که آن‌ها بر لزوم شرکت مردم در تظاهرات تاکید می‌کنند و برای تقویت روحیه خود نیز که شده مرتب وعده می‌دهند که "زمان شادی نزدیک است" *.

* همپالگی اینان در "دفتر تحکیم وحدت" در داخل ایران نیز که بیشتر، در جریان جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر، دست‌خیزان‌شان برای دانشجویان مبارز و آگاه هر چه

که امروز نیز همانند گذشته یک موضوع بسیار اساسی و مهم به دست فراموشی سپرده شده است. امروز نیز مردم ما صرفاً خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می باشند و صرفاً چشم به رفتن رژیم دوخته اند تا اینکه واقعاً در مورد رژیم جانشین جمهوری اسلامی تعمق کنند. به عبارت دیگر آن ها همچون گذشته به خوبی می دانند که چه حکومتی را نمی خواهند ولی مختصات و مشخصات آنچه می خواهند برایشان در حاله ای از ابهام قرار دارد. بنابراین، براساس تجربیات خیلی از انقلابات و نزدیک تر از همه انقلاب اخیر ایران واضح است که حتی اگر کارگران هم فرضاً مطابق رهنمودهای برخی از سازمانهای سیاسی دست به اعتصاب عمومی زده و قیام مسلحانه بر پا نمایند، هنوز نمی توان انتظار داشت که در این صورت هم رژیم جانشین جمهوری اسلامی، رژیم مطلوب توده های رنج دیده ایران خواهد بود. این یک موضوع اساسی است که حداقل نیروهای مستقر در خارج از کشور که خود را کمونیست و چپ می نامند باید آن را مورد توجه قرار

دهند و بکوشند با استفاده از شرایط و امکانات موجود پیشاپیش و حدالمقدور به طور ملموس، خصوصیات حکومت مطلوب آینده را تشریح و آن را تبلیغ نمایند. صرف چشم دوختن به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و غافل ماندن از طرح و حل مسائلی که می تواند به معنی برداشتن گامی به جلو باشد به همان اندازه نادرست است که کسانی به دلیل فقدان "آلترناتیو"، آن مبارزات را تحقیر و خود مروج یأس و تسلیم طلبی می گردند. البته این دومی ها به این ترتیب عدم فهم خود از قانونمندی های مبارزه طبقاتی را آشکار می سازند و نشان می دهند که به دلیل نداشتن دید تاریخی متوجه نیستند که همین مبارزات حتی اگر تاب سرکوب را نیاورده و مدتی خاموش شوند، باز تجربیات حاصل از آن ها پله ای برای صعود به سوی پیشرفت و ترقی خواهند بود.

در شرایط کنونی هم کارگران و زحمت کشان و هم دیگر توده های ایران به طور یک پارچه خواهان نابودی رژیم جمهوری اسلامی می باشند. ولی رژیم جانشین برای اینکه واقعا قادر به برآورده کردن خواست های عادلانه مردم باشد چه خصوصیاتی باید داشته باشد؟ شاید دست یابی به آزادی و دموکراسی را خواست مشترک همه توده های دریند ایران بنامیم. ولی مفهوم این واژه ها چیست! آیا وقتی مثلاً سلطنت طلبان که دستانشان تا مرفق به خون مردم آغشته است و اتفاقاً این روزها زیاد روی واژه های فوق الذکر تکیه می کنند، از زبان پسر شاه جلال، "نیم پهلوی" به نیروهای ارتش اطمینان می دهند که در حکومت آینده جایگاهشان همچنان حفظ خواهد شد و چنین تضمینی را حتی به جانورانی چون لباس شخصی ها هم می دهند که درنده خوئی خود را هر روز برای مردم آشکار می کنند، آیا آن ها به راستی مدافع آزادی و دموکراسی می باشند؟ آیا می توان هم از

آزادی سرکوبگران سخن گفت و هم خود را مدافع آزادی سرکوب شوندهان خواند؟ آیا در یک جامعه طبقاتی می شود هم طرفدار استثمارگر بود و هم استثمار شونده؟ بر این مناسبت که باید به طور خستگی ناپذیر مفهوم واقعی آزادی و دموکراسی برای توده های دریند را توضیح و تشریح نمود و وسیعاً به تبلیغ آن پرداخت. باید با نشان دادن این واقعیت که کسب دموکراسی برای طبقات تحت ستم الزاماً با محروم کردن طبقات ستمگر از

کارخانجات و موسسات تولیدی مختلف و در یک کلام خوابیدن تولید همراه با پیامدهای ناشی از آن که رشد فزاینده بیکاری و تلاشی خانواده های کارگری از شاخص های بارز آن می باشد، وجود بحران عمیق اقتصادی را توضیح می دهد. بر چنین زمینه ای است که امروز بحران سیاسی در ایران دامنه و عمق شدیدی یافته است. اگر رژیم در گذشته با کارت خاتمی موفق شد دست به فریب توده ها زده و شرایط انفجاری جامعه را تا حدودی

تعدیل نماید (هر چند کاملاً در این امر موفق نبود و هرگز نتوانست از بروز انفجار های توده ای جلوگیری نماید) و از این طریق و البته به کمک سازشکاران و دوستان نادان خلق توانست چند سالی بر عمر ننگین خود بیفزاید، پس از جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر در حالیکه مشروعیت ظاهری خود را نیز از دست رفته دید، همواره گرفتار بحران سیاسی بوده است. امروز با شکست کامل پروژه خاتمی (هرچند هنوز مرتجعینی نظیر کسانی که در رأس دفتر تحکیم وحدت قرار دارند، دست از

تبلیغ برای پروژه "اصلاحات" بر نداشته اند) بحران، عمق هر چه بیشتری یافته و جمهوری اسلامی برای بقاء خود جز تشدید سرکوب و توسل به خشونت هرچه عریان تر در جهت سرکوب و به تمکین واداشتن توده ها راهی نمی بیند. چنین وضعیتی در ایران در شرایط خاصی که امپریالیسم امریکا در جهان بوجود آورده، پدید آمده است. مطابق این استراتژی، امپریالیسم امریکا می کوشد در مقابله با امپریالیست های دیگر بیشترین سهم از منابع طبیعی و استثمار کارگران و زحمت کشان در کشور های تحت سلطه را نصیب خود سازد و از این رو در صدد برقراری نظم بااصطلاح نوینی در جهان می باشد. اشغال نظامی افغانستان و سپس عراق نیز در راستای برقراری چنان نظمی صورت گرفت و همانطور که می دانیم حال ایران در مرکز توجه آنان قرار گرفته است. صحبت از تغییر رژیم ایران است. کالین پاول و بعضی دیگر از مقامات امریکائی و انگلیسی ابراز داشته اند که ایران را مورد حمله نظامی قرار نداده بلکه تغییر رژیم را "از طریق رفتار دیپلماتیک و سیاسی" دنبال خواهند نمود. اما بعضی هایشان نیز علیرغم همه گرفتاری ها و تجربه

دردناکی که در عراق و افغانستان از سر می گذرانند، هنوز حمله نظامی به ایران را منتفی نمی دانند؛ و بالاخره بعضی از سیاست مدارانشان نیز حفظ رژیم حاکم با اندکی تغییرات در آن که پاسخگوی نیازهای فعلی امپریالیسم امریکا باشد را تجویز می کنند. در هر حال در جهت برقراری نظم دلخواهشان هر سیاستی را در رابطه با ایران اتخاذ کنند، مسلم این است که امپریالیسم امریکا می کوشد و خواهد کوشید از شرایط سیاسی موجود در ایران و مشخصاً از نفرت توده ها نسبت به رژیم جمهوری اسلامی برای پیشبرد استراتژی جدیدش بهره برداری نماید. در چنین اوضاعی است که باید با هشیاری و با بکارگیری درس های تجربیات گذشته به امور جاری بر خورد کنیم و به خصوص بکوشیم تا امکان اغفال و فریب توده ها را، تا آنجا که ممکن است، از آن ها سلب نمائیم.

شکی نیست که در شرایط کنونی بلند شدن هر چه رساتر فریاد مرگ بر جمهوری اسلامی از طرف توده های تحت ستم ایران، از باز هم بیشتر لرزان شدن پایه های حکومت جمهوری اسلامی خبر می دهد. هر چه پر توان تر باد چنین فریاد هائی. اما باید دانست

"این یک اصل اساسی است که تا زمانی که طبقه کارگر متشکل و مسلح به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم در رأس انقلاب قرار نگرفته و آن را رهبری ننماید، آن شرایط مطلوب که اقشار و طبقات تحت ستم ایران خواهانش می باشند، بوجود نخواهد آمد. روی این **تهها راه** باید تاکید نمود هرچند که دست یابی به آن در بستر یک مبارزه سخت و طولانی ممکن است."

باید به طور خستگی ناپذیر مفهوم واقعی آزادی و دموکراسی برای توده های دریند را توضیح و تشریح نمود و وسیعاً به تبلیغ آن پرداخت. باید با نشان دادن این واقعیت که کسب دموکراسی برای طبقات تحت ستم الزاماً با محروم کردن طبقات ستمگر از ستمگری امکان پذیر است و این همانا به معنی اعمال دیکتاتوری بر علیه این طبقات می باشد، و توضیح و تشریح هر چه ملموس تر چگونگی این دموکراسی و آن دیکتاتوری، به افشای دموکرات نماهائی پرداخت که در حین دفاع از استثمارگران و نیروهای مسلح آنان نظیر ارتش و غیره و دفاع از سیستم سرمایه داری ایران که اقتدار ستمگران بر پایه آن استوار است، خود را مدافع دموکراسی و آزادی توده ها نیز جا می زنند.

در آن زمان، مبارزه کارگران در سطحی محدود و به طور پراکنده جریان داشت. این مبارزات بستر و پایه های شرایطی است که امکان می دهد تا کارگران متشکل شده و به کمک روشنفکران انقلابی، به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم مسلح شوند؛ امری که در صورت متحقق شدن، کیفیت عظیمی در جنبش ایران بوجود خواهد آورد. تنها با اعتقاد صمیمانه به رسالت طبقه کارگر می توان اهمیت این امر را دریافت. امروز، ایجاد تشکیلی از انقلابیون حرفه ای و اتخاذ تاکتیک های مناسبی که بتواند این تشکل را به کارگران شناساند و اعتماد آنان را به خود جلب نماید، مساله محوری است. کسانی که همواره این تبلیغات مغرضانه را در مورد چریک های فدائی خلق شنیده اند که گویا مبارزه مسلحانه آن ها ربطی به طبقه کارگر نداشته است، ممکن است باز تفسیرهای دلخواه خود را از این گفته ها بنمایند. ولی واقعیت این است که برای چریک های فدائی خلق مساله هیچوقت این طور نبود که خود مبارزه مسلحانه بکنند و توده ها و به خصوص طبقه کارگر را به "امان خدا" رها نمایند. بلکه مساله اصلی همیشه این بود و اکنون نیز - با در نظر گرفتن

همه تفاوت شرایط (و در عین حال اشتراک فاکتور های عینی) با آن زمان - این می باشد که باید دید چگونه می توان به کارگران نشان داد که تشکیلی که توسط روشنفکران و کارگران آگاه ساخته شده، در خدمت تامین منافع طبقه کارگر قرار دارد! و به واقع، این تشکل چگونه می تواند در خدمت ارتقاء سطح مبارزات کارگران قرار گرفته و همراه با بردن آگاهی سوسیالیستی به میان طبقه کارگر با آن ها پیوند برقرار نماید! این ها مسایل بسیار جدی است؛ مسائل مربوط به تاکتیک های مناسب شرایط فعلی است که بدون پاسخ دهی به آن ها، هم در تئوری و

هم در عمل، نمی توان انتظار رهایی از وضع موجود را داشت. فقدان یک تشکل انقلابی در صحنه جامعه ایران خلاء بزرگی است. همه تجارب مبارزاتی ضرورت پر کردن این خلاء را یاد آوری می کنند و اتفاقاً همه تلاش دشمن نیز جلوگیری از شکل گیری چنین تشکیلی است. مسلماً نمی توان گفت که جوانان ما در صدد انجام این وظیفه نبوده اند. دشواری کار در عمل مطرح است. میبینیم که دشمن علاوه بر همه شگرد های ضد مردمی (از نفوذ بین کارگران و دانشجویان و شناسائی عناصر آگاه و انقلابی آن ها گرفته تا دست زدن به بازداشت های "غیر قانونی" - آن ها حتی قانون خودشان را هم رعایت نمی کنند - تا توسل به تهدید و ارباب، تا قتل عناصر آگاه و غیره) هر بار نیز که مبارزه آشکار و جنبشی انقلابی در جامعه جریان یافته و مردم به خیابان ها می ریزند، اینان دست به دستگیری های وسیع می زنند؛ به بازجویی از دستگیر شدگان می پردازند تا شاید به کشف ارتباطات انقلابی بین افراد نایل آیند و سرنخی از تشکیلی به دست آورند.

امروز می بینیم که پتانسیل مبارزاتی در میان توده های دربند ما و به خصوص جوانان و زنان بسیار بالاست. می بینیم که علیرغم همه وحشی گری ها و سرکوب ها باز میدان مبارزه خالی نمی ماند. همین مبارزات است که به سرمایه داران در قدرت امکان نمی دهد که "ثبات و آرامش" مطلوب خود را بر جامعه ما حاکم کنند و شب سیاه و تاریک دلخواهشان را بر آسمان ایران بگسترانند. حقیقتاً تنها با این جرقه های نورانی که دل سیاه شب را می شکنند، تنها با مبارزه می توان دشمنان مردم را در پیشبرد مقاصد ضد انسانی شان ناکام ساخت. برای رسیدن به جامعه مطلوب ستمدیدگان، به هر وسیله ای که می توانیم، به مبارزات جاری یاری رسانیم.

ستمگری امکان پذیر است و این همانا به معنی اعمال دیکتاتوری بر علیه این طبقات می باشد، و توضیح و تشریح هر چه ملموس تر چگونگی این دموکراسی و آن دیکتاتوری، به افشای دموکرات نماهائی پرداخت که در حین دفاع از استثمارگران و نیروهای مسلح آنان نظیر ارتش و غیره و دفاع از سیستم سرمایه داری ایران که اقتدار ستمگران بر پایه آن استوار است، خود را مدافع دموکراسی و آزادی توده ها نیز جا می زنند. بدون کردن هر چه دقیق تر خواست های اساسی و واقعی کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه، خواست های توده های تحت ستم ایران با تحقق آن ها می توانند به آزادی و دموکراسی واقعی و رفاه دست یابند و تبلیغ روی آن ها می تواند به مثابه اقدامی، دست مدافعین دروغین آزادی و دموکراسی را در بین توده ها باز نموده و از اشاعه دروغ در میان آن ها جلوگیری نماید. مثلاً این واقعیت که توده های رنج دیده ما بدون قطع سلطه امپریالیسم در ایران و بدون نابودی سیستم سرمایه داری وابسته، هرگز نخواهند توانست از قید رژیم های

ممکن است مورد تبلیغ قرار گیرد. این یک اصل اساسی است که تا زمانی که طبقه کارگر متشکل و مسلح به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم در رأس انقلاب قرار نگرفته و آن را رهبری ننماید، آن شرایط مطلوب که افشار و طبقات تحت ستم ایران خواهانش می باشند، بوجود نخواهد آمد. روی این **تنها راه** باید تاکید نمود هرچند که دست یابی به آن در بستر یک مبارزه سخت و طولانی ممکن است.

سال هاست این سخن را از زبان بسیاری از توده ها می شنویم که مردم ایران این رژیم را نمی خواهند و برای سرنگونی آن آمادگی دارند ولی هیچکس نیست که آن ها را رهبری نماید. این کاملاً درست است. اما مفهوم این سخن مردم (حتی اگر خودشان هم متوجه نباشند) این نیست که آن ها به یک فرد رهبر و یا به قولی به یک قهرمان احتیاج دارند که پیشاپیش آن ها حرکت نماید، بلکه این گفته بیانی است برای تاکید به فقدان یک تشکل انقلابی و به حد کافی قوی که بتواند با توده ها ارتباط برقرار نموده و مبارزات آنان را در جهت تحقق خواست های انقلابیشان رهبری نماید. مبارزات جاری با تجارب گرانقدر و آموزش هایی که در عمل به جوانان می دهد به نوبه خود بستری برای شکل گیری چنان تشکیلی است. از این رو سخن اصلی که در این زمان می توان در خطاب به جوانان مبارز، به روشنفکران و کارگران آگاه در ایران، بر روی آن تاکید نمود، این است که بکشند با درس گیری از تجربه انقلابیون گذشته، بخصوص **تجربه** چریک های فدائی خلق، در حین شرکت در این مبارزات، از امکانات ایجاد شده بر اثر این جنبش ها، در جهت ایجاد یک تشکیلات واقعاً انقلابی در ایران سود جویند. ملزومات این کار در درجه اول آموختن مارکسیسم - لنینیسم به مثابه سلاحی نیرومند برای غلبه بر دشمن است؛ چرا که بدون آن، سلاح های دیگر زنگ زده خواهند شد. بررسی شرایط عینی جامعه و ارائه تصویری واقعی از شرایط و طبقات موجود در ایران با دیدی مارکسیستی، قدم دیگری است که به روشنفکران و کارگران آگاه امکان میدهد که بتوانند به تعیین تاکتیک های واقعاً موثری پردازند که جهت ایجاد ارتباط بین آنان و مبارزات توده ها ضروری است. امروز درست بر خلاف دهه ۴۰ که تشکل چریک های فدائی خلق در ایران شکل گرفت، کارگران، این انقلابی ترین طبقه در جامعه ما، در صحنه مبارزه قرار دارند. این فاکتور بسیار بسیار مثبتی است که در آن زمان وجود نداشت

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

مبارزه با اپورتونیزم جدا از مبارزه با امپریالیسم نیست!

۱. بهرنگ

آوریل ۲۰۰۳

جنگ امپریالیستی و وحشیانه دولت های آمریکا و انگلیس در عراق ، و موضع گیری نیروهای سیاسی در قبال آن ، یک بار دیگر ، بستر زنده ای برای سنجش مواضع نیروهای مزبور ، فراهم آورد.

با نگاهی به موضع گیری های به عمل آمده از سوی نیروهای سیاسی اپوزیسیون ، می توان گفت که - به استثنای افراد و جریان های معلوم الحالی که این جنگ را اقدامی مثبت و حتی "رهابخش" اعلام کرده و دعای خیر خود را نثار دول جنایتکار امپریالیستی و ارتش های تجاوزکار و درنده خوی آنان نمودند و ... - بخش وسیعی از نیروهای سیاسی ، لشگرکشی نیروهای نظامی دولت های آمریکا و انگلیس را مجموعاً حاصل انگیزه ها و سیاست های سلطه طلبانه امپریالیستی ، تلقی کرده و محکوم نمودند.^۱

^۱ - این موضع گیری عمومی ؛ یعنی امپریالیستی دانستن ماهیت جنگ در عراق ، به ویژه از آن جهت جالب توجه است که در سیستم فکری بسیاری از جریان های سیاسی چپ مدتها بود که بحث پیرامون امپریالیسم و مساله سلطه امپریالیستی ، یا اساساً بی اعتبار و فاقد موضوعیت قلمداد می گردید و یا در بهترین حالت همچون پدیده و مقوله ای که به هر حال نقشی فرعی و حاشیه ای در معادلات جهان سرمایه داری بازی می کند ، در نظر گرفته می شد. حال آن که این روزها ، کمتر جریان سیاسی "چپی" پیدا می شود که در مورد رویدادهای بین المللی ابراز نظر کند بدون آن که به امپریالیسم و نقش آن در معادلات کنونی نظام سرمایه داری اشاره نماید. البته باید خاطر نشان ساخت که به کارگیری لغوی اصطلاح "امپریالیسم" از سوی نیروهای سیاسی مختلف و همچنین "علاقه خاطر" دوباره و غیرمنتظره ی آنان به لنین را نمی توان الزاماً دال بر درک صحیح این نیروها از

بدون شک ، در شرایطی که سردمداران نظام بحران زده و بحران زای سرمایه داری امپریالیستی جهت تخفیف بحران های حاد اقتصادی - سیاسی خویش به اعمال ارتجاعی ترین و کثیف ترین سیاست ها و از جمله برافروختن آتش جنگ بر علیه کارگران و توده های زحمتکش سراسر جهان ، متوسل گردیده و بیشمارانه از "جنگی بی پایان" سخن سر می دهند ، درک و شناخت صحیح مجموعه مناسبات امپریالیستی و مکانیزم های اعمال سلطه سرمایه های امپریالیستی ، و به همان اندازه اتخاذ مواضع صحیح و انقلابی در قبال آنها ، بیش از پیش برای نیروهای انقلابی و به ویژه برای کمونیست ها ، حائز اهمیت می باشد.

اما در شرایطی که انبوه عظیم و انکارناپذیر واقعیات عینی نظام سرمایه داری امپریالیستی حاکم بر جهان و دینامیزم درونی مبارزه طبقاتی در سطح بین المللی ، طیف ها و گرایشات فکری مختلف و نیروهای سیاسی گوناگون را به اتخاذ مواضع ضدامپریالیستی (حداقل در حوزه الفاظ) ناچار ساخته است ، مطالعه نظرات و تعمق در تفکرات آن دسته از نیروهای سیاسی چپ که خود را در

امپریالیسم و روابط امپریالیستی و یا اعتقاد باطنی آنان به لنینیسم دانست. می توان گفت که در حقیقت ، این اتخاذ سیاست های سلطه گرانه و میلیتاریستی گسترده و بی پرده دول امپریالیستی از یک سو ، و موج اعتراضات خودجوش و بین المللی توده ها بر علیه این سیاست ها بوده است که به طور جبری آن بخش از نیروهای سیاسی را که منکر حاکمیت و نقش تعیین کننده مناسبات سلطه گرانه امپریالیستی در معادلات جهان سرمایه داری بوده اند را مجبور ساخته است تا به نقش و اهمیت پدیده ای به نام امپریالیسم و سیاست های امپریالیستی ، اعتراف نمایند. در هر حال ، این "تکان فکری" و این "بیداری" صوری را باید به فال نیک گرفت و در فرصتی جداگانه مستقلاً مورد بررسی قرار داد.

"اساس" و "ماهیت" ضدامپریالیست معرفی می کنند ، از اهمیتی ویژه برخوردار می باشد. یکی از این نیروها ، "سازمان فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران" است که چندی پیش با انتشار نوشته ای تحت عنوان "جنگ آمریکا و عراق یک جنگ منطقه ای امپریالیستی است" ، مورخ مارس ۲۰۰۳ ، در قبال این جنگ موضع گیری نموده است. آنها - که مدعی اند به "جنبش نوین کمونیستی ایران" تعلق داشته و معتقد به بنیان های نظری این جنبش ؛ یعنی "تئوری مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک" ، می باشند - در این نوشته نشان می دهند که نه فقط به اصول و بنیان های نظری این جنبش پای بند نیستند بلکه اساساً در نقض این بنیان ها و در منافات با آن ها سخن می گویند.

در این نوشته سعی خواهد شد تا با اتکاء به تئوری بنیان گذاران سازمان چریکهای فدائی خلق نظرات ارائه شده در مقاله فوق الذکر را مورد نقد و بررسی قرار داده و به طور اجمالی به درک غیرواقعی و مغلطه آمیز مطرح در این مقاله از مجموعه مناسبات امپریالیستی و مقوله وابستگی برخورد نماییم.

با این مقدمه اجازه دهید به اصل بحث ؛ یعنی به نظرات مطرح شده از سوی "سازمان فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران" بپردازیم.

این جریان که در ابتدای نوشته خود از بروز "منازعات درونی سیستم سرمایه داری جهانی" و "گره خوردگی تضاد منافع قدرتهای امپریالیستی" در منطقه خاورمیانه سخن می گوید ، در تشریح این موضوع ، با طرح نظراتی انحرافی و تناقض آلود ، واقعیات را مخدوش ساخته و تصویری گمراه کننده از اختلافات و منازعات موجود میان قدرت های امپریالیستی ، ترسیم می نماید. به طور مثال ، در

این مقاله آمده است که " ... هدف اصلی آمریکا از تهاجم سیاسی و نظامی در این منطقه بدست آوردن نقش هژمونیک و کنترل کننده در این منطقه ... است." و در توضیح این مطلب عنوان می کند که "بدست گرفتن کنترل عمومی در این منطقه به امپریالیسم آمریکا آنچنان موقعیت برتری در سیستم سرمایه داری جهانی می بخشد که با اتکا به آن می تواند موقعیت بلامنازع خود را در سیستم جهانی سرمایه داری تحکیم بخشیده و نقش خود را ... به مثابه مرکز ثقل قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی سرمایه داری جهانی، بر رقبای خویش تحمیل نماید." و سپس با ذکر این که "بدست آوردن منابع نفتی عراق اگر چه می تواند نتیجه جنبی این جنگ برای آمریکا باشد، اما به هیچ روی عامل اساسی در برپایی این جنگ نیست"، چنین نتیجه می گیرد که، "بنابر این هدف اصلی آمریکا از این جنگ، نه بیرون راندن این حریفان اقتصادی از منطقه و تصاحب موقعیت اقتصادی آنان، بلکه اساساً اعمال هژمونی و کنترل عمومی بر منطقه از طریق اعمال کنترل بر دستگاههای دولتی کشورهای منطقه و از آن جمله کشور عراق است." اما این گفته ها، که البته عناصری از واقعیت را نیز در بر گرفته و تا اندازه ای منطقی به نظر می رسند، این نکته اساسی را به درستی توضیح نمی دهند که اگر دست یابی به منابع و ذخائر نفتی عراق "نتیجه جنبی" این جنگ است، و اگر "هدف اصلی آمریکا از این جنگ، بیرون راندن این حریفان اقتصادی از منطقه و تصاحب موقعیت اقتصادی آنان نیست"، پس "منازعات درونی سیستم سرمایه داری جهانی" بر سر چیست؟ و اعمال هژمونی و کنترل عمومی بر منطقه از سوی آمریکا اساساً در راستای تحقق کدام اهداف اقتصادی انجام می گیرد و چه منافع مادی مشخصی برای این کشور در بر دارد؟ اصولاً در اینجا اعمال هژمونی یعنی چه و برای چیست؟

طبیعتاً با توجه به ساختار اقتصادی - سیاسی کنونی جهان، مسأله اعمال هژمونی در جهان سرمایه داری را نه می توان موضوعی صرفاً اخلاقی - ایده ئولوژیک دانست و نه می توان آن را به عنوان امری در جهت تأمین امنیت عمومی سرمایه های جهانی در یک بلوک واحد در برابر دشمنی واحد در بلوک مقابل، قلمداد کرد. به طور مسلم دلایل و انگیزه های اقتصادی مشخصی در این میان مطرح است؛ دلایل و انگیزه های اقتصادی مشخصی که به

"منازعات درونی سیستم سرمایه داری جهانی" و "گره خوردگی تضاد منافع قدرتهای امپریالیستی" منجر گردیده است. بنابر این، باید گفت که به واقع، این وجود کدام ثروت سرشار مادی است که این منطقه مشخص را به محلی برای بروز یک چنین "منازعاتی" مبدل، و تضاد منافع قدرتهای امپریالیستی را به یک چنین "گره خوردگی" دچار ساخته است؟

واقعیت امر آن است که در نتیجه اعمال مستقیم سیاست های امپریالیستی در چهارچوب نظام سرمایه داری بین المللی و بر این مبنا تقسیم کار جهانی، اقتصاد کشوری مثل عراق و منطقه ای نظیر خاورمیانه به اقتصادی عموماً تک محصولی مبدل گردیده است و این محصول نیز به طور عمد چیزی جز نفت نیست. درست به همین دلیل هم بوده و هست که این منطقه از دیرباز به جولانگاهی برای تاخت و تاز این سرمایه ها تبدیل گردیده و بی وقفه از سوی آنان و رژیم های دست نشانده شان در این منطقه به طور مستقیم و غیرمستقیم مورد غارت و چپاول قرار گرفته است. دست یابی به منابع و ذخائر طبیعی این منطقه و به طور مشخص تسلط بر منابع نفت، و کسب سهم هرچه بیشتر و بزرگتری از این منابع، همواره کانون منازعات اقتصادی میان امپریالیست ها در این منطقه را تشکیل داده است. تصادفی نیست که در میان معرکه گردانان اصلی جنگ با عراق دست های کثیف صاحبان و نمایندگان اسبق یا فعلی سرمایه های نفتی به طور برجسته و آشکار نمایان می گردد. آن هم با چنان وضوح غیرقابل انکاری که به اعتراف خود این جریان، " امروزه حتی کودکان دبستانی در تظاهرات گسترده خود در سراسر جهان فریاد می زنند "خون برای نفت نه".

به همین اعتبار، این اشتباه بزرگی است که به طور کلی از "اعمال هژمونی" و "کنترل عمومی" بر این یا آن منطقه توسط امپریالیست ها سخن بگوییم بدون آن که معلوم کنیم که اعمال هژمونی و کنترل عمومی بر این یا آن منطقه برای تحقق کدام اهداف اقتصادی صورت گرفته و چه منافع آئی و یا دراز مدت مشخصی، برای کدام سرمایه های مشخص در بر داشته و دارد؛ تا آنجا که به محلی برای "منازعات درونی سیستم سرمایه داری جهانی" و

گره خوردگی تضاد منافع قدرتهای امپریالیستی"، تبدیل گردیده است.^۲

اما "سازمان فعالین ..."، صرفاً با کلی گویی در باب اعمال هژمونی و کنترل عمومی بر این منطقه از سوی آمریکا، از کنار واقعیت ها عبور می کند و در ادامه بحث خود با طرح نظراتی باز هم ابهام آلود و باز هم خطا، هرچه بیشتر از عالم واقعیات دور می گردد.

آنها با طرح این سوال که "چرا در شرایط کنونی دولت عراق مورد حمله قرار می گیرد"، جواب می دهند که این امر، "موضوعی است که به عملکردهای دولت عراق که تهدیدهای جدی علیه منافع و اقتدار آمریکا در منطقه محسوب می گردند، مربوط می شود." و به این ترتیب، با این گفته ها این طور به خواننده القاء می کنند که گویا رژیم های نظیر رژیم حاکم بر عراق و عملکردهای آن، نه تابع و وابسته به سیاست ها و نیازهای مشخص امپریالیسم بلکه مستقل از آنها بوده و این رژیم ها از چنان استقلال و آزادی عملی برخوردار می باشند که آنها را قادر می سازد تا بر خلاف منافع قدرت های امپریالیستی و در جهت تثبیت خواست های مستقل خود گام برداشته و در این راستا حتی با امپریالیست ها رودررو گردیده و به مقابله برخیزند! آنها در ادامه گفته های فوق، می نویسند که:

"ساده انگارانه است اگر تصور کنیم که دولت عراق در برپایی این جنگ ارتجاعی نقشی نداشته و یا مظلومانه مورد تهاجم قرار گرفته است. نگاهی گذرا به عملکردهای دولت عراق در دهه های اخیر،

^۲ - در حقیقت، انگیزه ها و اهداف انحصارطلبانه امپریالیسم آمریکا در ارتباط با رقبای خود در این جنگ، از همان آغاز کار آشکار بود و امروز نیز به روشنی تمام می توان دید که در عراق اشغال شده توسط آمریکا، نه فقط جای چندانی برای این رقبا وجود نخواهد داشت بلکه حتی سر "شرکاء" آمریکا نیز تقریباً بی کلاه خواهد ماند. به طوری که مثلاً "لرد براون" (Lord Browne) رئیس کمپانی نفتی بی پی (British Petroleum) مدتها قبل علناً مطرح ساخت که: "در برنامه اشغال ارضی [عراق] تحت فرماندهی ایالات متحده، حتی پیش از آن که گلوله ای شلیک شده باشد، کمپانی های نفتی انگلستان از صحنه [اقتصادی] عراق دوران پس از جنگ، بیرون رانده شده اند".

روشنگر سیاست های تجاوزکارانه و توسعه طلبانه رژیم عراق در منطقه است. این دولت عراق بود که با پاره کردن قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر و حمله به ایران ... و "حمله به کویت در صدد توسعه هژمونی خود در منطقه برآمد...".

به طوری که در بطن این نظرات نیز ملاحظه می کنید، ظاهراً این رژیم حاکم بر عراق بوده است که به عنوان یک نیروی مستقل، با عملکردهای خودانگیخته و خودسرانه اش در برابر امپریالیسم آمریکا قد علم کرده و چنان "تهدیده‌های جدی علیه منافع و اقتدار آمریکا در منطقه" به وجود آورده است که از قرار دولت امپریالیستی آمریکا را وادار یا ناچار به جنگ کرده است! آنها در این مسیر فکری موهوم تا آنجا پیش می روند که جنگ امپریالیستی ۸ ساله میان دولت های ارتجاعی و سرسپرده حاکم بر ایران و عراق، و همچنین حمله به کویت از سوی دولت عراق را حاصل تلاش های رژیم عراق در جهت "توسعه هژمونی خود در منطقه" قلمداد می کنند و به این صورت، باز بر این عقیده پافشاری می نمایند که گویا رژیم حاکم بر عراق و عملکردهای آن مستقل از اراده و منافع قدرت های امپریالیستی و به طور مشخص امپریالیسم آمریکا بوده است تا جایی که حتی در تقابل با دولت آمریکا وارد عمل گردیده و "با در پیش گرفتن یک سیاست تعرضی به منظور بدست آوردن موقعیت برتر در منطقه، در برپایی جنگ کنونی نقش موثری داشته است". (به نقل از همان نوشته). حال آن که بر خلاف تصورات نویسندگان یا نویسندگان مقاله مزبور و در واقعیت امر، تجربه نشان داده است که رژیم هائی چون جمهوری اسلامی در ایران و رژیم بعث در عراق، رژیم های سرسپرده ای بوده و می باشند که صرف نظر از همه دعوای لفظی و دعوای ساختگی شان با امپریالیست ها از طریق پیشبرد سیاست های اقتصادی-اجتماعی نهادهای امپریالیستی به قیمت رنج و تباهی هستی میلیون ها تن از توده های کارگر و زحمتکش ایران و عراق و برای نمونه با به راه انداختن جنگ ارتجاعی و خانمانسوزی نظیر جنگ هشت ساله و با به هز بردن و نابود ساختن امکانات اقتصادی این دو کشور در تنور جنگ، عملاً در راستای تحکیم مناسبات نظام سرمایه داری وابسته در این دو کشور و در راستای تأمین منافع امپریالیست ها و منجمله امپریالیسم آمریکا حرکت کرده و میکنند. اصولاً مگر نه آن است که در بررسی

رویدادهای اجتماعی و منجمله درک و شناخت ماهیت جنگ به عنوان پدیده ای طبقاتی، سوال اساسی برای کمونیست ها همواره آن است که این یا آن رویداد اجتماعی، این یا آن جنگ، در عمل در راستای کدام منافع و منافع چه کسانی، صورت می گیرد؟ پس برآستی چگونه می توان ثروت های کلانی که در جریان جنگ ۸ ساله و بعد در جریان دوران به اصطلاح "بازسازی" دو کشور، نصیب صاحبان سرمایه های امپریالیستی و مشخصاً نصیب همین سرمایه های امپریالیستی آمریکا گردیده است را به سادگی نادیده گرفت و با ارزیابی های من درآوردی نظیر آنچه که در فوق نشان داده شد، ادعا کرد که "این دولت عراق بود که با پاره کردن قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر و حمله به ایران ... در صدد توسعه هژمونی خود در منطقه برآمد؟! آخر رژیم هایی نظیر رژیم حاکم بر عراق که بند ناف شان با حاکمیت مناسبات امپریالیستی بریده شده و حیات و بقاء شان به حمایت های آشکار و پنهانی امپریالیست ها بستگی دارد، چگونه می توانند مستقل از خواست و اراده آنان، "در صدد توسعه هژمونی خود" برآیند؟ نگاهی به همان قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، خود گواهی است بر این واقعیت که رژیم های وابسته اصولاً هنگامی می توانند در این یا منطقه ابراز وجود نمایند که از تأیید و پشتیبانی اربابان شان برخوردار باشند و آن هم برای حفظ و حراست از منافع مشخص آنها و نه بنا به "امیال" و "انگیزه ها"ی ادعایی یا احتمالی این رژیم ها. در تحلیلی که این ارائه می دهد همه چیز وارونه است؛ منجمله رابطه میان رژیم های وابسته و اربابان امپریالیست آنها! به این معنا که ظاهراً این نه رژیم های وابسته به امپریالیسم بلکه برعکس خود امپریالیست ها هستند که در روابط شان با این رژیم ها نقش تبعی ایفاء نموده و تابع سیاست ها و عملکردهای رژیم های مورد بحث، می باشند! حال آن که، یکی از نکات کلیدی در تفکر بنیان گذاران "جنبش نوین کمونیستی ایران" و یکی از باورهای اساسی تئوری راهنمای این جنبش (یعنی همان تئوری ای که "سازمان فعالین ... خود را معتقد به آن قلمداد میکند) این بوده است که استقرار و گسترش مناسبات سرمایه داری در جوامع تحت سلطه امپریالیسم اساساً در راستای منافع سرمایه های امپریالیستی جریان یافته و هموار گردیده است و لذا بورژوازی و نظام

سرمایه داری در این جوامع به عنوان جزئی ارگانیک از سیستم سرمایه داری (امپریالیستی) جهانی در خدمت سرمایه های امپریالیستی قرار گرفته و نه فقط جهت گیری عمومی آن بلکه اساساً هستی و حیات اش متأثر و تابعی از نیازها و منافع مشخص سرمایه های امپریالیستی بوده و می باشد. طبعاً این بدان معنا نیست که در درون این معادله و بین اجزاء سیستم سرمایه داری جهانی، تنش و کشمکش وجود ندارد. اما قدر مسلم آن که در درون این مجموعه، سرمایه ها و رژیم های سیاسی وابسته در جوامع پیرامونی یا تحت سلطه، همواره نقش تبعی داشته و در تحلیل نهایی از خواست ها و سیاست های امپریالیستی تابعیت می نمایند، و نه برعکس. تجربه ظهور و افول رژیم های سیاسی در جوامع تحت سلطه در سراسر جهان، بارها و بارها این واقعیت را به روشنی نشان داده و سرنوشت رژیم های دست پرورده ای نظیر رژیم "شاه" در ایران، "طالبان" در افغانستان و "بعث" در عراق نیز، در حقیقت، همین امر را به اثبات رسانده است.

باورها و ارزیابی های غیرواقعی و خود ساخته ای که "سازمان فعالین ... ارائه می دهد، در ادامه مطلب به چنان آشفتگی و هذیان فکری منتهی می گردند که برخورد به تک تک تناقضات و مهمات ناشی از آن، نوشته حاضر را به مثنوی هفتاد من، مبدل خواهد نمود. اما برای جمع بندی بحث اجازه دهید با ذکر چند نقل قول دیگر از سخنان سراسر تناقض آلود این جریان، برخی دیگر از انحرافات فکری عمیق جریان مزبور را منعکس ساخته و بحث را تکمیل نماییم.

آنها می نویسند که:

"با سقوط رژیم شاه و روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی در ایران، توازن قوای امپریالیستی در منطقه به ضرر امپریالیسم آمریکا بر هم خورد. ... رژیم عراق کوشید از بر هم خوردن توازن قوای امپریالیستی در منطقه استفاده کرده و با ملغی اعلام نمودن قرارداد ۱۹۷۵ و حمله نظامی به ایران، خواستار تجدید تقسیم منطقه و تعریف مجدد موقعیت خود در منطقه گردید. در این دوره امپریالیسم آمریکا در همسویی و هماهنگی با رژیم

عراق به منظور مقابله با توسعه طلبی رژیم جمهوری اسلامی ... همه گونه کمکهای اقتصادی، نظامی و تسلیحاتی ... در اختیار رژیم عراق قرار داد ...

به طوری که در عبارات فوق می توان دید، چنین ادعا می شود که گویا روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی خارج از خواست و مصالح امپریالیسم آمریکا صورت گرفته و سبب گردیده که "توازن قوای امپریالیستی در منطقه به ضرر امپریالیسم آمریکا" به هم بخورد (!) و به همین خاطر، امپریالیسم آمریکا در این دوره با رژیم عراق - که از قرار در آن مقطع هوس "تجدید تقسیم منطقه و تعریف مجدد موقعیت خود در منطقه" به سرش زده است (!) - "همسویی و هماهنگی" به عمل می آورد (!) و با کمک های اقتصادی، نظامی و ... به این رژیم، به مقابله با "توسعه طلبی" رژیم جمهوری اسلامی می پردازد! به این ترتیب، در تصویر فکاهی و وارونه ای که این جریان از واقعیات رسم می کند، نه فقط نقش امپریالیسم آمریکا در روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی انکار می شود بلکه این رژیم همچون نیرویی مستقل که اساسا در مقابل منافع آمریکا قرار گرفته است، قلمداد می گردد. آن هم نیرویی "توسعه طلب" (البته معلوم نیست که منظور از این "توسعه طلبی" چیست و این رژیم می خواهد چه چیز را "توسعه" دهد؟! که عرصه را بر امپریالیسم آمریکا تنگ کرده و دولت این کشور را بر آن می دارد تا با رژیم عراق "همسو" و "هم آهنگ" شود و کلی هم امکانات در اختیارش قرار دهد تا بلکه بتواند با حمایت از "توسعه طلبی" رژیم عراق، بر "توسعه طلبی" جمهوری اسلامی غلبه نماید! به راستی که باید به این همه "هوش و ذکاوت" آفرین گفت! دست کم دیگر امروزه کمتر آدم عاقلی پیدا می شود که نداند یا منکر این واقعیت گردد که روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی محصول مستقیم سیاست های امپریالیستی (منجمله در کنفرانس گوادالوپ) بود.^۳ بنابر این،

چگونه می توان از به هم خوردن "توازن قوای امپریالیستی در منطقه به ضرر امپریالیسم آمریکا" سخن گفت؟!

از این گذشته، چنانچه افراد و جریان ها را نه بر اساس ادعاهایشان بلکه بر مبنای عملکردهای آنان و این که در کدام جهت و در جهت تأمین منافع چه کسانی گام برمی دارند مورد سنجش قرار دهیم؛ یعنی این که، رژیم وابسته ای نظیر رژیم جمهوری اسلامی را نه بر اساس شعارهای دروغین "ضدامپریالیستی" و یا اراجیف "اسلام پناهانه" و "ضدامریکایی" اش، بلکه بر اساس اعمال و سیاست های واقعی اش و نتایج حاصله از آنها مورد ارزیابی قرار دهیم، آنگاه می بینیم که این رژیم که با مساعدت های همه جانبه اما پنهانی امپریالیست ها و مشخصا دولت آمریکا به اریکه قدرت دست یافت، در سرتاسر عمر ننگین اش تا به امروز نیز، پایه های همان مناسبات و منافع همان کسانی را حفظ و حراست نموده است که بیش از همه بر علیه آنها شعار داده است: یعنی مناسبات سلطه گرانه امپریالیستی و یعنی منافع امپریالیسم و در رأس آنها منافع امپریالیسم آمریکا. تنها کافی است اندکی به ثمرات مادی همان جنگ ۸ ساله و دوران به اصطلاح "بازسازی" پس از آن و به انبوه معاملات اقتصادی و نظامی و وام های متعددی که این رژیم تحت عناوین مختلف از نهادهای مالی امپریالیستی نظیر "بانک جهانی" و "صندوق بین المللی پول" - که اتفاقا تحت کنترل سرمایه های امپریالیستی آمریکا و پیش برنده سیاست ها و تأمین کننده منافع اقتصادی این سرمایه ها در سطح جهان می باشند - دریافت نموده توجه کنیم تا پیوندهای حقیقی این رژیم با آمریکا و وابستگی آن به سرمایه های امپریالیستی این کشور را مشاهده کنیم. با رجوع و استناد به این واقعیات به روشنی می توان دید که ماحصل واقعی عملکردهای رژیم های مرتجع حاکم بر ایران و عراق، بیش و پیش از هر چیز، تعمیق و تحکیم زنجیرهای بندگی و وابستگی این جوامع به سرمایه های امپریالیستی بوده است و

مفهوم واقعی وابستگی این رژیم ها به امپریالیسم هم درست در همین عملکردها نهفته و به این صورت قابل درک و توضیح می باشد. به عبارت دیگر، مکانیزم و مفهوم واقعی وابستگی به امپریالیسم را باید از بطن سیاست ها و نتایج آنها ارزیابی کرد و نه از اشکال و مناسبات صوری طرفین. کسانی که در درک و تشخیص روابط امپریالیستی و مناسبات وابستگی، مشاجرات لفظی و دشمنی های ظاهری میان رژیم های وابسته و اربابان امپریالیست آنها را، ملاک قرار می دهند، در واقع، این اصل اساسی مارکسیسم - لنینیسم را زیر پا می گذارند که: عرصه عمل، ملاک تشخیص حقیقت است. بی باوری و عدم اعتقاد به این اصل علمی، بر این آموزه های درست و ارزشمند جنبش نوین کمونیستی نیز، خط بطلان می کشد که: **امپریالیست ها سرنوشت خود و منافع اصلی خویش را هرگز با سرنوشت رژیم های وابسته و مهره های سرسپرده خود گره نمی زنند و هر جا اقتضاء کند، حمایت های خود را از یکی دریغ و به دیگری می بخشند، که رژیم های وابسته هرگز نمی توانند بدون برخورداری از این حمایت ها و بدور از تمایلات اربابان خود به عمر ننگین خویش ادامه دهند، و نیز این که در شرایط بقاء مناسبات امپریالیستی، تعویض و جابجایی رژیم های سیاسی جز نوعی آرایش سیاسی تازه؛ جز بزرگ کردن چهره کریمه نظام و مناسبات حاکم بر این جوامع و ادامه روابط نواستعماری در تار و پود جوامع مزبور، چیز دیگری نیست.**

بررسی دیدگاه و نظرات مطرح شده در مقاله مذکور اینطور نشان می دهد که، "سازمان فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران" از باورهای اساسی و شناخته شده جنبش نوین کمونیستی ایران، فاصله گرفته است و اگر چه رسماً خود را هوادار نظرات بنیان گذاران سازمان چریکهای فدائی خلق معرفی می کند اما در تحلیل حمله امپریالیستی آمریکا و انگلیس به عراق از این تئوری عدول نموده و بر اساس معیاری اپورتونیستی و باورهای غیر واقعی و انحرافی در ضدیت با آن تئوری، به موضع گیری پرداخته است.

^۳ همچون "موش مرده ای" دور انداختند و در عوض تمثال کریمه خمینی کثیف را در دل آسمان ها گزارش دادند و او را "امام" و "رهبر" خطاب کردند - "امام" و "رهبر"ی که تا چند ماه قبل از آن برای نسل جوان ناشناخته بود و برای اکثریت مردم ایران، به مثابه یک رهبر سیاسی، اساسا محلی از اعراب نداشت!

^۳ در حقیقت، با اوج گیری امواج انقلابی مبارزات توده ای مردم بر علیه رژیم شاه و پس از ناکام ماندن مانورهای مختلفی که عمله و اگله نظام جهت مهار این امواج انقلابی به کار بردند، اربابان امپریالیست رژیم خونخوار پهلوی، برای حفظ مصالح و منافع اساسی و عالیتر خود؛ یعنی حفظ نظام سرمایه داری وابسته و استمرار مناسبات سلطه گرانه امپریالیستی در ایران، سگ زنجیری و دست پرده ای نظیر شاه را در میان کریمه و زاری های چندانش آورش، به سادگی

خاطراتی از مادر سنجری

پای صحبت های فریبرز سنجری درباره مادر

آنچه که پیش روی دارید متن سخنرانی ای است با عنوان فوق که توسط رفیق فریبرز سنجری در مراسم یادبود مادر سنجری در شهر لندن انگلستان در تاریخ ۲۱ جون، ایراد گردید. پیام فدایی، متن این سخنرانی را با برخی ویرایشهای جزئی، از صورت گفتار به نوشتار درآورده و در اختیار خوانندگان قرار می دهد.

جمهوری اسلامی و بعدا در استقامت اش در تبعید بار دیگر به اثبات رساند.

بارها به شکل های مختلف به او می گفتند که: "با تو کاری ندارند پاشو بیا (یا برو) ایران". ولی می گفت: "من حاضر نیستم کوچک ترین خدشه ای به این راه و این سازمان و این تفکر زده شوم". با این که واقعا بخشی از وجودش در ایران بود و شرایط تبعید - که حتی برای تک تک ما هم سخت است ولی برای او خیلی سخت تر بود چون نه می توانست با این جامعه انطباق پیدا کند و نه زبانش را می شناخت و نه فرهنگ شان را - در خانه ای در استراسبورگ فرانسه تنها بسر می برد. ولی این شرایط را تحمل کرد به خاطر اعتقادات اش. به هر حال یکی از برجستگی های کارهای مادر به نظر من فعالیت هاش در چارچوب متشکل کردن خانواده های زندانیان سیاسی و شهدای سازمان فدایی است. خشایار در اردیبهشت سال ۵۰ به خاطر مسایل دانشجویی دستگیر شد. او یک سال زندان کشید و بعد از یک سال آزادش کردند ولی او را به سربازی فرستادند، اما او از آنجا مخفی شد و به سازمان چریکهای فدایی خلق پیوست. من هم در مرداد سال ۵۰ در ارتباط با سازمان فدایی دستگیر شدم. در نتیجه از همان اردیبهشت سال ۵۰ رفت و آمد مادر به درب زندان قزل قلعه و بعدها قصر، شیراز و اوین شروع شد. در جریان این رفت و آمدها در جریان این برخوردها در جریان تلاش برای آزادی فرزندان اش و یا گرفتن ملاقات، مادر به تدریج به طور روزمره با دستگاه ساواک با دستگاه سرکوب شاه در تماس قرار گرفت و ظلم و زورگویی ها و اجحافات آنها را به طور عینی دید و لمس کرد و در شرایط تغییر فضای سیاسی جامعه به خصوص در بستر آغاز مبارزه مسلحانه چریکهای فدایی خلق در سیاهکل و آن فضایی که در جامعه ایجاد شده بود مادر نگرش اش و شیوه تفکرش و اصولا ارزش هایش دگرگون شد از زنی که به هر حال به خدا اعتقاد داشت، به آن ارزش های خانوادگی، به آن ارزش های فتوالتی اعتقاد داشت به زنی تبدیل شد که رسماً می گفت: "من ماتریالیست هستم". او به زنی تبدیل شد که سوسیالیسم را آرمان خودش می دانست (گر چه این اواخر می گفت دست یافتن به آن به این سادگی ها هم که فکر می شد نیست) ولی به هر حال تا آخر این را به عنوان آرمان خودش در نظر می گرفت. در جریان فعالیت هایش در چارچوب متشکل کردن

با سپاس و تشکر از حضورتان در این جلسه اجازه بدهید قبل از هر صحبتی، یکی دو مورد را تذکر بدهم. مادر از نظر من صرفاً مادر من نبود. درست است که من فرزنداش هستم اما با توجه به سوابق و فعالیت هایش و رابطه اش با خیلی از رفقای که در اینجا یا در کشورهای دیگر بسر می برند او واقعا مادر خیلی از رفقای فدایی و زندانیان سیاسی آن دوره تلقی می شد. هم او آنها را واقعا دوست داشت و هم آنها به مادر علاقه داشتند. به هر حال به خاطر همه تلاش های مبارزاتی اش، ما وظیفه خود می دانیم که خاطره اش را گرامی بداریم و به همین خاطر بخشی از فعالیت هایش را یادآوری می کنم.

یک نکته که به نظر من در رابطه با مادر اهمیت دارد این است که درست است که مادر، مادر دو تن از شهدای سازمان ما است؛ کمونیست های مبارز و جان باخته ای که در آن شرایط سیاه برعلیه سلطه امپریالیسم پیا خاستند، قهرمانانه جنگیدند و جانشان را فدای تحقق آزادی و دمکراسی و سوسیالیسم کردند، ولی جدا از این، مادر خودش به عنوان یک فعال سیاسی شناخته می شود و باید از این زاویه هم به او نگاه کرد. شاید برخی از شما برخی از فعالیت هایش آشنا باشید. نگاهی به این فعالیت ها روشن می کند که واقعا در شرایط دیکتاتوری شاه، نقش مادر سنجری و فعالیت های نه تنها او بلکه خیلی از مادرهای دیگر خانواده زندانیان سیاسی و شهدای فدایی که برخی از مادرهای خود شما هم جزء آنها بودند و هستند در مجموع یک جو جدیدی را ایجاد کرد و اساساً یکی از کانال های مهم ارتباط جنبش جدید و نوین انقلابی مردم ایران با مردم بود. همان طور که می دانید خشایار در سال ۵۴ در جریان یک درگیری در قزوین شهید شد و کیومرث در سال ۵۵ در مشهد به شهادت رسید، ولی مبارزات مادر از سال ۵۰ شروع شد. مادر که از یک خانواده مرفه بود و همیشه زندگی اش راحت بود در جریان رفتن به درب زندان های دیکتاتوری شاه و در جریان برخورد با عمله های سرکوب دستگاه شاه، به تدریج نگرش و شیوه تفکرش تغییر کرد و از زنی در آن سیستم اجتماعی با آن سنت ها و با آن ایده ها، به تدریج به زنی آزادی خواه و واقعا مبارز و دشمن خستگی ناپذیر دیکتاتوری تبدیل شد و این را بعدا با مبارزات اش با

خانواده های فدایی یک ویژگی دیگر هم کارش داشت که این بود که همواره به طور غیرمستقیم با سازمان فدایی در ارتباط بود. در شرایطی که من زندان بودم و دو تا از پسرهایش هم فراری بودند و بعدا هم یکی شان شهید شده بود و در فاصله دیگری، در تمامی این سال ها با علم به این که این خانه بارها بازرسی شد، بارها همه چیز این خانه را به هم زدند، تعقیب اش می کردند و همه حرکات اش را در نظر می گرفتند، ولی به شکل های مختلفی آن سازمان با او در ارتباط بود.

مثلاً یک دفعه شب، رفیق دختری وارد این خانه می شد و پیام هایی می داد، رهنمود هائی می داد و یکسری نیازهایی را مطرح می کرد و سپس می رفت و بعدا در یک موقعیت دیگری می آمد و آن نیازها را می گرفت و می رفت. یادم می آید که مادر به خصوص با تصویری که از قرص سیانور داشت همیشه تعریف می کرد و می گفت که یک بار رفیق شهید غزال آبتی آمده بود خانه ما و من متوجه شدم که همه اش مواظب قرص سیانوراش است. فلفلک (غزال) نشست و خیلی تعریف کرد. یکسری نامه آورده بود از بچه ها و یکسری رهنمود می داد که خانواده ها را چطور جمع کنید و یک چیزی خواست که من تهیه کردم و رفت. یک بار مثلاً رفیق نسرين پنجه شاهی رفته بود خانه اش او هم به همین طریق یکسری صحبت کرده بود و رهنمود داده بود. به هر حال یکی از ویژگی های مادر این بود که در آن شرایط سرکوب که به هر حال نتیجه سرکوب را هم به طور روزمره می دید - بچه هایش را می دید که یکی زندان است و دو تا فراری هستند و هر لحظه هم ممکن است کشته شوند - ولی با این وجود ارتباط اش را با آن سازمان پس نمی زد. می گفت بیایید. مشتاقانه کمک می کرد و می پذیرفت. همکاری می کرد. به اعتبار همین ارتباط هم رهنمودهای سازمان از یکی از کانال هایی که به خانواده ها می رسید مادر سنجری بود و مادر هم نقش مهمی در سازماندهی این خانواده ها داشت. به تدریج در شرایطی که دستگاه سرکوب شاه هر رابطه ای را واقعا به وحشیانه ترین شکلی سرکوب می کرد خانواده های شهدای فدایی و زندانیان سیاسی یک رابطه هایی با هم پیدا کردند. روابط به قول معروف از سفره های ابوالفضل و پیک نیک رفتن شروع شد و به تدریج روابطی شد که یک دفعه جمع می شدند و می رفتند دم در کاخ نیاوران و خواستار آزادی زندانیان سیاسی می شدند و می رفتند دم مجلس شورای ملی آن زمان و خواهان آزادی بچه هایشان می شدند، یک بار هم جمع شدند رفتند مرکز ساواک در سلطنت آباد و خواهان تحویل جنازه های شهدای خودشان شدند. در جریان همه این حرکت ها هم با خشونت نیروهای سرکوب مواجه می شدند. واقعا کارشان تا آنجا پیش رفت که در جریان یکی از مهمترین فعالیت هایشان در دوره بختیار اگر

شدت بزند. چون آنها یکسری پیرزن و پیرمرد و بچه بودند ، در آن زمان می توانستند بسیاری از حرف هایشان را بزنند. حالا که بحث در مورد رابطه سازمان چریکها و خانواده شهدا با مردم می باشد بگذارید که قسمتی از خاطرات علم (وزیر دربار شاه) را که در روزنامه نیمروز منتشر شده و یکی از رفقا چند روز پیش آنرا به من نشان داد را برایتان بخوانم که تأثیر آن مبارزات در دستگاه حاکمه را بخوبی نشان می دهد. در خاطرات علم آمده است که :

" چند روز پیش از این رویداد، گروه دیگری از مخالفان دستگاه با ماموران درگیر و دو تن از آنان (خشایار سنجرى و منصور فرشىدى) کشته شدند. به این مناسبت شاه به علم می گوید " جای تعجب است که دیروز در یک جلسه هزار نفری دانشجویان تهران، یک عده ششصد نفری برخاسته و برای شهدا همین خرابکاران ، ادای احترام کرده اند." علم می افزاید که از این بابت " خاطر شاهنشاه مکدر بود ، حق هم با ایشان است. واقعا دیگر برای این مردم چه بکنند... عرض کردم گاهی کار " شست و شوی مغزی " به این جاها می کشد. فرمودند، ممکن است، آخر چرا خودمان نمی توانیم این کار را بکنیم؟" (یادداشت ۵۴/۱/۲۸)

این حرف ها نشان می دهد که چطور مبارزات چریکهای فدائی در آن شرایط روی مردم تأثیر می گذاشته و این امر خشم شاه را برمی انگیزخته ، و شاه احمق و اطرافیانش فکر می کرده اند دلیل این که این ۶۰۰ نفر دانشجو بلند شدند و برای شهدای فدائی ادای احترام کرده اند این بوده که آنها را شستشوی مغزی داده اند. شاه و اطرافیانش دیگر نمی فهمیدند که این امر حاصل این بوده است که فدائیان حرکتی را آغاز کرده بودند که با نیازهای واقعی جامعه انطباق داشت و پاسخگوی معضلات واقعی آن جامعه بود و درست به خاطر انطباق اش با شرایط عینی بوده است که با خواست های توده ها منطبق شده و حالا به قول معروف سمپاتی آنها و حمایت و هواداری آنها را نیز به خودش جلب کرده و مساله مساله شستشوی مغزی و این خبرها نبوده است. یک زاویه دیگر هم البته این بحث دارد که فکر می کنم خوب است روی آن تکیه کنم و آن اینکه کارهایی که مادران و خانواده زندانیان سیاسی و از جمله مادر سنجرى می کردند به قول معروف بدون عقوبت نبود. آن ها به طور مداوم از طرف دستگاه تحت فشار بودند و یا دستگیر می شدند. بارها مادر را برای بازجویی به ساواک خواستند و او را مورد اذیت قرار می دادند و تهدیداش می کردند و بارها توی خانه اش ریختند. اجازه دهید که یکی از موارد

دستگیری مادر را از خاطرات خودش برایتان بخوانم. اگر یادتان باشد پرویز حکمت جو از افسران حزب توده بود ، ساواک او را در کمیته ضد خرابکاری کشت. آن سالها مادر حکمت جو جلوی درب زندان با مادر آشنا شده بود و در نتیجه قرار می گذارند که برای پرویز هم یک مراسم بزرگداشت گرفته شود. یک مراسم در خانه حکمت جو می گذارند که ساواک به آن مراسم حمله می کند و همه مادرها

زندان شیراز به ملاقات آمده بود. او برایم تعریف کرد که: " رفتیم خانه یک راننده تاکسی و غذایی که تهیه کرده بودیم را توی خانه او درست کردیم." این قسمت را می خواهم از خاطرات خودش بخوانم. مادر خاطرات اش را به خواش من نوشته که به زودی آن را چاپ خواهیم کرد. من امشب یک قسمت هایی از آن را انتخاب کردم که برایتان بخوانم. فکر می کنم چون مناسبت این جلسه ، بزرگداشت مادر است بهتر است حرف های خودش را هم بشنویم. مادر با خانواده یکی دیگر از رفقای که در زندان شیراز با هم زندانی بودیم تصمیم می گیرند برای زندانیان غذا بیاورند :

" پیش از رفتن به ملاقات با هم شور میکردیم که این دفعه باید چه خوراکیهایی را ببریم که هم زندانبانان قبول کنند و هم عزیزان ما راضی باشند. یک بار قرار گذاشتیم که تخم مرغ پخته با سیب زمینی پخته ببریم که بعداً عزیزانمان هر طور که بخواهند از آنها استفاده کنند. وسایل لازم را خریدیم و با یک تاکسی به طرف هتل به راه افتادیم. در تاکسی با هم از این موضوع صحبت میکردیم که آیا صاحب هتل اجازه خواهد داد تا برای این کار از آشپزخانه هتل استفاده کنیم یا چنین اجازه ای را به ما نخواهد داد. شوهر تاکسی که انسان خوبی بود وقتیکه متوجه شد که می خواهیم به زندان برویم و در این رابطه مسئله داریم رو به ما کرده و از ما پرسید: " آیا آنها از همان گروه گلسرخى ها بودند." جواب دادم بله. به راستی نمیتوانم احساسات آن مرد را بیان کنم که چقدر به ما احترام گذاشت و به ما محبت کرد. او گفت: " در صورتیکه مایلید بیایید به خانه من و وسایل خود را آنجا درست کنید." ما هم که خواستار چنین چیزی بودیم با خوشحالی قبول کرده و به خانه اش رفتیم. خانم او آستین بود. او را صدا کرد و گفت: " بروید پریموس بزرگ را بیاورید!" بعداً آن را روشن کرد و ما مشغول شستن سیب زمینی ها شدیم و همه را درست کردیم. در خلال این مدت آقای راننده از خانه بیرون رفت و برای ما نوشابه هم خرید و آورد و به ما گفت: " اینجا خانه خودتان است. هر وقت دوباره خواستید به عادل آباد بروید، به این شماره تلفن کنید با کمال میل خواهیم آمد و هر کمکی در این رابطه از من بیاید انجام میدهم. آنها برای ما مبارزه کرده اند که ما آزاد باشیم و ما هم باید با آنها همکاری کنیم." از او به خاطر لطف و محبت بسیارش تشکر کردیم. این رفتار آن هموطن خیلی برای روحیه ما خوب بود. فکر کردیم که جنبش کم کم دارد توده ای میشود و مردم با ما همدردی میکنند. البته ما چندین برابر به او کرایه دادیم و در دفعه بعد هم برای خانمش لباس بچه بردیم. این هم یک نمونه از همستگی مردم با ما بود."

واقعا در این پروسه این ها در هر جایی چه در تاکسی چه در اتوبوس چه در هر محل تجمع تبلیغ می کردند. به یک مفهوم این خانواده های زندانیان سیاسی و مادران شهدا واقعا پیک های انقلاب بودند و آرمان ها و اهداف فرزندان شان را در همه شهرها و روستاها می بردند و پخش می کردند و دستگاه سرکوب هم در برخی موارد مصلحت نمی دید که آن طور که با بقیه برخوردی کند آنها را هم به آن

یادتان باشد خانواده ها در وزارت دادگستری یک تحصن بزرگی را سازمان دادند که مادر هم در این رابطه نقش خیلی مهمی داشت و خواهان آزادی زندانیان سیاسی شدند و تحصن شان تا آزادی آخرین دسته زندانیان سیاسی ادامه پیدا کرد. من که جزء آخرین دسته زندانیان آزاد شدم اصلا به خانه نرفتم. ما را رفقای که قبلا آزاد شده بودند با ماشین بردند کاخ دادگستری برای دیدن با خانواده هایمان که از آن روز یک خاطره دارم که برایتان تعریف می کنم. در همان کاخ دادگستری که مادر ، من را دید دو شاخه گل به من داد یکی سفید و یکی سرخ و گفت: " شاخه گل سرخ را به خاطره همه شهدای جنبش مردم ایران و شهدای سازمان فدایی به تو می دهم و شاخه گل سفید را هم به این خاطر به تو می دهم که من را رو سفید کردی و در مقابل این دستگاه کوتاه نیامدی و من را پیش مردم سرفاکنده نکردی." به هر حال با این مثال ها می خواهم شیوه برخورد و شیوه تفکرات نسبت به مسایل را نشان بدهم. صرف نظر از این حرکت مادران در کاخ دادگستری ، در شرایط قیام هم اگر به یاد داشته باشید در اکثر تجمعاتی که از طرف کمونیست ها و نیروهای سیاسی برگزار می شد این خانواده شهدا بودند که می رفتند صحبت می کردند و آرمان های فرزندان شان و اهداف سازمان هایی که فرزندان شان به آنها تعلق داشتند را توضیح می دادند و در میان مردم هم واقعا گوش های شنوایی برای حرف هایشان بود چرا که حرف هایشان به دل می نشست. به نظر من حرکت خانواده های زندانیان سیاسی تا آنجا پیش رفت که (اگر این مقایسه جایز باشد) به جنبش مادران آرژانتین ، مادر گم شدگان سیاسی آرژانتین ، شبیه شد که در آن میدان معروف همیشه جمع می شدند و برای سال ها موی دماغ دیکتاتوری حاکم در آرژانتین شده بودند. به هر حال مبارزات مادران زندانیان سیاسی و مادران خانواده شهدای فدایی شکل ها و حوزه های مختلفی داشت یکی از کارهای دیگر آنها این بود که واقعا آنها مبلغ اهداف و ایده های سازمان - در هر محل تجمعی که امکان پذیر بود و در آن حضور پیدا می کردند - بودند. از مناسبات فامیلی تا تاکسی ، از اتوبوس تا دم زندان یا هر جایی که امکان داشت. همیشه این ها واقعا یا عکس شهدای شان را داشتند و آن را نشان می دادند و یا از زندان تعریف می کردند و از ظلم های شاه و دیکتاتوری حاکم و به این گونه سمپاتی مردم را به طرف این ایده ها و این اهداف جلب می کردند. به یاد دارم که مثلا مادر یک بار تعریف می کرد و می گفت: " دادم می رانم اوین ، سوار تاکسی شدم، طبق معمول هم شروع کردم تبلیغ کردن ، نزدیکی های اوین که رسیدم راننده تاکسی گفت خانم این حرف ها را دفعه پیش هم زدی. سلام مرا هم به پسران برسانید." (معلوم است که این تاکسی قبلا یکبار دیگر مادر را سوار کرده و حرف های او را شنیده بوده است). مورد دیگری را هم به خاطر دارم. برمی گردد به وقتی که مادر در

شده بودم. بی اختیار جیغ می زدم و چنگ به موهای سرم می زدم. یک ماشین رسید و زمانی که وضع نزار من را دید نگه داشت. زمانی که با لال بازی موضوع را با نشان دادن روزنامه به او گفتم، پرسید که آیا کمکی از دست من بر می آید. آدرس خانه را به او دادم. آن انسان مهربان من را به خانه برد، در را گشود و با ابراز همدردی از من جدا شد. با خودم می گفتم: "روح من پرید، چگونه می توانم با یک جسم بدون روح، دیگر زندگی کنم". احساس کردم مانند پرنده ای هستم که بالهایش را کنده اند و دیگر نمی تواند پرواز کند. دلم مالش می رفت. حالت بسیار بدی به من دست داده بود. عنان از کف داده بودم و نقش زمین شدم. داشتم مابین مرگ و زندگی دست و پا می زدم که یکدفعه عده زیادی از آشنایان وارد خانه شدند.

افراد فامیل و عده ای از مادران که خبر روزنامه را خوانده بودند غرق اندوه و غم شده بودند و دیگر سیل جمعیت بود که به خانه ما سرازیر شد. همگی اشک می ریختند. یکی گفت: "تلفن کنید که دکتر بیاید حالا مادرش هم دارد می میرد." دکتر آمد و آمبول تزریق کرد، اما "کجا کفاف دهد این باده ها به مستی ما".

تا صبح خانه بیدار بود و من هم مانند مرغان عشق، که عشق خودشان را دم می گیرند، فریاد "خشايار خشايار" می زدم. در نیمه های شب چند تلفن به من شد. نمی دانم چه کسانی بودند، یکی از آنان به من تبریک گفت و گفت "باید به داشتن چنین پسری افتخار کنی. همگی خواهیم مرد اما مرگ اینها مانند هر مرگی نیست، و بود اینها نیز مانند هر بودی نبوده است".....

از فردا خانه ما مرکز تجمع خانواده های زندانیان و دیگر آشنایان و فامیل شده بود و همه درگیر مراسمی بودیم که مطابق رسوم ایران باید تا سه روز ادامه یابد. بعداً هم باید مراسم هفتم و مراسم چهارم هم برگزار شود که همگی آن مراسم ها در زمان موعود برگزار شد. در این هنگام خبر شهادت ۹ تن از بهترین فرزندان خلق شنیده شد و تمامی خانواده ها را دوباره داغدار کردند. گروه شهید بیژن جزنی و دو مجاهد خلق، کاظم ذوالانوار و مصطفی خوشسل، در یک اقدام کاملاً ناجوانمردانه در تپه های اوین به رگبار بسته شدند و شاه جلااد خام طبع، جشن پیروزی گرفت.

روز شهادت آنها با مراسم روز هفتم شهید خشايار همزمان بود و خانواده هایی که برای شام منزل ما آمده بودند از آنجا شبانه به خانه شهید جزنی رفتند.... مجلس بسیار تأثرآوری بود. چند نفر به حالت ضعف در آمدند. هنگامیکه عکس بزرگ خشايار شهید را همراه با گل های بسیار وارد سالن کردند، من به طور کاملاً ناخودآگاه فریاد زدم "داماد را آوردند! نقل و نبات بریزید." مردم خیلی ناراحت شده بودند. صدای گریه همه ی فضای سالن را انباشته کرده بود. گوئی برای دقایقی چند زمین و آسمان از حرکت باز مانده بودند. گوئی تمام ستاره ها به حال زار من می گریستند. اما چاره ای نبود! گریه هم مشکل را حل نمی کرد. می بایست در فکر راه حلی اساسی بود تا شاید دیگر

که شاه را از اریکه قدرت به زیر خواهد کشید. بازجو با وقاحت بسیار به من گفت: "این کاغذ را بگیر و امضاء کن. امضاء کن که دیگر به اینگونه مجالس نخواهی رفت." به او گفتم: "من باید بدانم که چه چیزی را امضاء میکنم، شاید حکم اعدام من باشد که طبعاً نباید امضاء بکنم. من به روضه خواهم رفت، مگر اینکه در روزنامه ها اعلام کنید که رفتن به روضه ممنوع است که آنوقت مسئله فرق میکند." مردک لبخند کریه می زد و گفت: "نه چیز مهمی نیست." و یکی را صدا زد و به او گفت: "همراه خانم از پله ها پائین بروید." با حال بسیار خراب پائین آمدم. یک حوض آب در آن حیاط بود. صورتم را شستم. دیدم دو نفر ساواکی آمدند و به من گفتند که میخواهیم شما را به منزلتان برسانیم. قبول نکردم و گفتم خودم میروم. فکر میکنم آخرین نفر از آن جمع بودم که آزاد شدم. تصادفاً یک اتوبوس رسید و من دست نگه داشتم. اتوبوس نگه داشت و سوارم کرد. به راننده اتوبوس جریان را توضیح دادم. او تا دروازه دولت من را برد. از آنجا اتوبوس دیگری گرفتم که من را تا درب خانه رساند."

به هر حال مساله این است که این یکی از مواردی است که در جریان این کارها و مبارزات مادر دستگیر می شود و بازجویی پس می دهد و تا نیمه شب او را نگاه می دارند. ولی خوب همین نمونه ها نشان دهنده هم فعالیت مادرها و خانواده شهدا است و هم سرکوب و ددمنشی های ماشین سرکوب را نشان می دهد که حتی اعتراضات یکسری پیرزن و پیرمرد را هم دیگه حاضر نبود تحمل کند و به هر حال هر جا که می توانست به شکل های مختلف آنها را تحت فشار قرار می داد و اذیت شان می کرد و به هر طریق در کارهایشان اخلاص ایجاد می کرد.

یک قسمت دیگر از خاطرات مادر را می خواهم برایتان بخوانم که البته از آنجا که این قسمت را در فرانسه و در مراسم خاکسپاری مادر خواندم ممکن است برای برخی تکراری باشد. مادر وقتی که خشايار شهید می شود شیوه فهمیدن موضوع و اتفاقاتی که بعد می افتد را خیلی زیبا نوشته که فکر کردم برای این جلسه مناسب باشد. البته بدلیل کمی وقت کمی خلاصه اش کرده ام :

"من در اول خیابان سهروردی (فرح) سابق از تاکسی پیاده شدم و از آنجا که کیهان را آبونمان بودم با خودم گفتم یک روزنامه اطلاعات هم بخرم که ناگهان چشمم به عکس خشايار نازنینم افتاد که او را خیلی بد انداخته بودند و با تیتیر بزرگ زیرش نوشته شده بود که در یک درگیری در خیابان سعدی قزوین چهار نفر خرابکار دستگیر و کشته شدند. دو نفر آنها به اسامی خشايار سنجرى رهبر گروه و فرسیدی کشته شدند و دو نفر دیگر به اسامی انوشیروان لطفی و محمود نمازی زخمی و دستگیر شدند. امیدوارم که هیچ مادری به سرنوشتی که من دچار شدم، نشود. نمی دانستم چه کنم، تمامی بدنم به شدت می لرزید. آب دهانم به تمامی خشک شده بود. داشتم کنترل خودم را از دست می دادم. اول فکر کردم شاید خواب دیده ام، دوباره به تیتیرهای روزنامه خیره شدم، خبر درست بود. شوکه

را می گیرد. مادر در باره این دستگیری می گوید: "مأموران سپس همگی را به صف کرده و به اتاقهای مختلف انتقال دادند. در این میان من چشمم به مادر حکمت جو افتاد که او را با برانکارد میبردند و او فریاد میزد و شیون میکرد. همگی متأثر شده بودند. بعداً نوبت به من رسید. وقتی که مأمور ساواک اسم مرا پرسید و دانست مادر خشايار سنجرى هستم بر حساسیت اش اضافه شد. یک سرباز را صدا زد و گفت: "این خانم را ببر طبقه بالا باید در آنجا از او بازجویی شود". من با خانم شانه چی و یک خانم دیگر که گویا توده ای بود و پسرش با نوه خانم حکمت جو ازدواج کرده بود، در یک اتاق قرار گرفتیم. آن خانم تا توانست به خانواده حکمت جو توهین کرد و گفت پسر من از سابقه اینها بیخبر بوده و الا ما با اینجور آدم ها وصلت نمیکردیم. هرچه من با نگاه به او میگفتم که کمتر مزخرف بگوید اثری نکرد. همین حرفهایش باعث شد که بازجو فوری او را آزاد کند. سپس نوبت به خانم شانه چی که روح اش شاد باد، رسید. بقدری خوب بازجویی پس داد که اصلاً ساواک متوجه نشد که او کی است. حتی به مأموری هم که به درب خانه آنها رفته بود شماره عوضی داده بود. در نتیجه ساواک او را نشناخت. مادری شجاع و مسئول بود و من از او زیاد آموختم. خودش را خیلی خانم ساده ای نشان داد. باری به قول معروف:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه روی شود هر که در آن غش باشد

بعد نوبت به من رسید که بازجو تا ساعت سه بعد از نیمه شب از من بازجویی میکرد. از تمامی فامیل هایم سوال کرد و یادداشت برداشت. نیمه شب برایش ساندویچ و کواکولا آوردند. به من تعارف کرد. من تشکر کردم و گفتم هیچ اشتباهی ندارم. در اینجا مأمور رویش را به من کرد و گفت: "بین من برای وطنم تا چه ساعتی کار میکنم." من به او گفتم: "فکر میکنم بیشتر برای مسائل اقتصادی باشد تا برای وطن!" او گفت: "قدرت زبان داری!" جواب دادم: "میگویند کله پاچه هم که از بازار میاورند زبان دارد!"

پس از مدتی مأمور اولی رفت و آن جلااد معروف ساواکی مشهور، تهرانی، را آورد. حال نوبت او بود که از من بازجویی کند. سپس یک مرد دیگر را که خیلی عظیم الجثه بود خبر کردند که بیا این خانم مادر خشايار سنجرى است. بعداً شنیدم او از بازجوهای مشهور به اسم خطائی بود. او به خشايار عزیز من توهین کرد و من فکر کردم این یک دام است و اینها خیال دارند که به این ترتیب کاری کنند که من عکس العمل نشان داده و به این بهانه من را نگه دارند. در حالیکه تمام بدنم از عصبانیت و خشم تکان میخورد، اصلاً جواب ندادم. او گفت: "آنها هیچ غلطی نمیتوانند بکنند. اینجا را جزیره ثبات و آرامش میگویند. اینها خرابکار هستند و همگی را خواهیم کشت. آنها نمیتوانند به تخت و تاج شاهنشاهی کوچکترین صدمه ای وارد کنند." پس از این حرف ها تهرانی گفت: "به قزوین هم که رفته ای!" اصلاً جواب ندادم. بدیخت ها نمیدانستند که چند سال بعد چنان زلزله ای حادث میشود که تار و پود همه آنها را از بیخ و بن برمیکند و جزیره آرامش آنها به جزیره ای که توفانی عظیم در آن به جریان می افتد مبدل خواهد شد. توفانی

نداشت بنشیند. چند ساعتی هم به این شکل ما را معطل کردند. از یکی پرسید: "تو از شمال آمده ای. چرا به این جلسه آمده ای؟" پاسخ اینگونه بود: "دختر خانمی در جمع را از قبل می شناختم. آمده بودم او را ببینم." به هر صورت پس از مدتی نوبت به ما رسید. اوضاع به نظر من با ساواک فرق زیادی نداشت. نمی فهمیدم که با اینهمه فدایی فدایی کردن حالا چرا باید با من اینگونه رفتار شود! باور کنید اینهایی که مینویسم اصل جریان است. من بدون توجه به گفته های آن افسر قبلی که به من نصیحت کرده بود باید هنگام بازجویی پس دادن حالت التماس و خواهش گرفت، اصلاً اعتنایی به بازجویان نکردم و دوباره مثل طلبکارها حرف زدم. به او گفتم: "ما قیام کردیم که آزادانه مراسم بگیریم. اگر اوضاع نخواهد اینگونه باشد، پس فرق شما با رژیم شاه چیست؟ تازه شهدای ما را که شما شهید نکرده اید. شاه جلاد مجرم است. مراسم ما به شما چه ربطی دارد؟ چرا مانع مردم میشوید؟" به یاد دارم که در آن زمان رادیو عراق برقرار بود و دائماً به ملاها فحش میداد. من هم با اشاره به این جریان گفتم: "فردا رادیوی عراق گزارش کار امروز شما را پخش میکند. آیا خجالت ندارد که بگویند با آنهمه تلاش و خون دادن، دستداران و خانواده های فدائیان و خود آنها امروز دوباره باید مراسم خودشان را به طور پنهانی بگیرند؟ آیا در اینصورت آنها دروغ می گویند؟ چرا ما حق نداریم دور هم جمع شویم؟" آنها با تعجب به همدیگر نگاه کردند و بعد یکی از آنها اسم من را بر زبان آورد. نمی دانم چطور من را شناخته بود. مسلماً ساواکی بود. همان فرد پس از نام بردن من گفت: "شما میتوانید با ماشین ما به منزل خودتان بروید!" من گفتم: "من دو نفر از عروسانم هم همراهم هستم!" او گفت آنها را صدا کنید. دخترهای جوانی را که همراه من بودند صدا کردم. آنها آمدند. طی رد و بدل شدن تنها چند کلمه، اسم آنها را پرسیدند و سپس ما را با ماشین خودشان به طرف خانه ما بردند. می خواستند ما را تا در خانه برسانند که در خیابان دیگری پیاده شدیم و پیاده به خانه آمدیم."

سرانجام در سال ۶۰ و در یورش رژیم به همه سازمان ها و از جمله به خانواده ما و خانه ما - که در آن مقطع یک مرکز بود - مادر مجبور شد مخفی شود. او سپس با تحمل سختی های فراوان به فرانسه آمد و تا مقطع مرگ اش در اردیبهشت امسال در فرانسه در شهر استراسبورگ زندگی می کرد.

اما در دوران تبعید هم مادر مبارزات خودش را ادامه می داد. مثلاً یک فیلم هست که متأسفانه اینجا نمی توانستیم نمایش بدهیم. مادر رفته بود آمریکا و در آنجا ضمن سخنرانی در دفاع از اهداف سازمان چریکها کلی هم کمک های مالی جمع کرد و برای سازمان در کردستان فرستاد. مادر گاهی وقت ها در تظاهرات هائی که برگزار می شد و یا در جلساتی که می گذاشتند، می رفت و حرف اش را می زد. گاهی وقت ها می دیدی که خودش برداشته و به رادیو اسرائیل زنگ زده و نظراتش بر علیه سلطنت را گفته و آنها هم پخش کرده اند.

اولین دسته ای که از سازمان جدا شدند ما بودیم. به هر حال این انشعاب، در خانواده شهدا هم بدون شک تأثیر گذاشت و در بین آن ها نیز جدایی انداخت. مادر علیرغم همه علائق و عاطفی که با مادرهای دیگر پیدا کرده بود به این جدایی تن داد. و این بار به عنوان مادر چریکهای فدایی خلق شروع کرد به تبلیغ و خانه اش در دوره بین سال های ۵۸ تا ۶۰ یکی از پایگاه های اصلی چریکهای فدایی بود. من بیاد می آورم که در جریان یک عملیات یکی از رفقای که مجروح شده بود و ارتباط اش قطع شده بود، رفته بود به خانه مادر و در آنجا مادر پانسمان اش کرده و بعد هم دوباره با سازمان ارتباط گرفت. در آن سال ها مادر کارهای مختلف و زیادی می کرد. یکی از کارهایش برای تبلیغ نظرات و اهداف سازمان در آن مقطع این بود که به همراه سایر مادران مراسم بزرگداشت شهدا می گذاشتند. مثلاً مراسم سالگرد گلسترخی یا شهدای دیگر. آن ها یک بار برای شهدای ۱۱ اسفند مراسم گذاشتند که در خانه رفیق شهید بهمن آژنگ برگزار شد. مادر، یکی از کسانی بود که آنجا را پیشنهاد کرده بود و همیشه می گفت که من شرمند خانم آژنگ هستم. بهمن آژنگ از شهدای سال ۵۰ بود که در اسفند سال ۵۰ با دیگر رفقای فدایی اعدام شد. به هر حال وقتی که به خاطر بزرگداشت شهدا در آن خانه جمع می شوند پاسداران جمهوری اسلامی به آن ها حمله می کنند. و به این ترتیب بود که در جمهوری اسلامی هم مادر زندان را دید، آن هم در شرایطی که به قول معروف بعد از انقلاب و بعد از قیام رژیم جدیدی آمده بود و از آزادی دم می زد. من دوباره قسمتی از حرف های خود مادر در رابطه با بردن اش به زندان عشرت آباد را برایتان می خوانم:

"پس از ساعتی همگی باقیماندهگان را با دستانی بسته به زندان عشرت آباد بردند، دو دختر جوان با من بودند. آن طفلک ها بقدری میترسیدند که حد نداشت. من گفتم: "این مردیکه مأمور، مخصوصاً ما را آتقدر معطل میکند و دور میزند که ببیند ما میترسیم یا نه. اصلاً ترسید! مگر ما چه جرمی مرتکب شده ایم که بخواهیم از آن جهت بترسیم؟" در آن زندان در اتاق بسیار بزرگی بودیم. از پتو و لحافهای پاره بوهایی زنده می آمد. دخترها گرسنه بودند و چیزی برای خوردن نبود. پس از ساعتی به نگهبانان پول دادند. یکی از آنها رفت و برایشان ساندویچ خرید و آورد. بعد از چند ساعت ما را به بازجویی بردند. بازجو از ترس شناخته شدن به صورتش نقاب زده بود. خیلی از جوانها را بازجویی کردند. پرسشها بیشتر از این قبیل بود: "چرا اینجا آمده ای؟ انگیزه تو از شرکت در این مراسم چه بوده است؟ چه کسانی در این جمع را میشناسی؟" شنیدم یکی گفت: "امدم منزل همسایه و او مرا به این مراسم برد و کسی را هم نمیشناسم." معلوم بود که مردک مأمور به این زودبها و به این آسانبها حرف آنها را باور نمیکرد. همگی را با متد مخصوص مورد بازجویی قرار میداد. در ابتدا آنها را میترساند. یکی را صدا می زد و به او میگفت: "بیا! بعد گویا که پشیمان شده باشی میگفت: "تو نه! آن یکی بیاید!" هیچکس اجازه

مادران ایران اینگونه خونین دل و افسرده خاطر نشوند. باید شاه جلاد انتقام اینهمه خونها را پس می داد. من بی اعتنا به ساواک با تمام وجودم فریاد می زدم: "به امید اینکه ولیعهد او بمیرد و هرگز بتاج و تخت نرسد! خدایا تو کجایی؟ چرا گوش به حرف ما مادران بیگناه نمی دهی؟ معطل چی هستی؟ انتقام ما را بگیر!" در همان حال فردی آمد و آهسته به من گفت: "بترس! می آیند دیگر فرزندان تو را هم می گیرند. چرا نمیترسی؟" اما من بدون کوچکترین توجه به چنین هشدارهایی بی باکانه فریاد می زدم و همان حرفها را تکرار می کردم و می گفتم: "همه فدای خشایار! آن جلاد، شیر نر من را به خون کشیده است. دیگر زندگی برابم چه مفهومی دارد؟" روز عجیبی بود که هنوز بعد از گذشت حدود ۲۷ سال بهیچوجه از یادم نرفته است."

به هر حال این برخوردی است که دستگاه سلطنت با خانواده شهدا و مبارزین آن دوره می کرد. حالا جالب است که این حرف ها را مقایسه کنید با ادا و اطوارهای امروزی دار و دسته سلطنت طلب که با تحولاتی که در سیاست خارجی آمریکا رخ داده دوباره دم درآورده و شروع کرده اند به قیافه های آزادی خواهانه گرفتن و دمکرات شدن. با پولی هم که از آمریکا به آنها رسیده رادیو و تلویزیون راه می اندازند و صبح تا شب دارند تبلیغ می کنند برای سلطنت و این توهم را اشاعه می دهند که از قرار همان دستگاه سلطنت با ولیعهد اش که آن خانواده ها و آن مادرها خواهان نابودی اش بودند و خواهان این بودند که به هر حال به طریقی انتقام خون فرزندان شان را از این دستگاه و این خانواده بگیرند دوباره روی کار بیایند. آنها حالا می خواهند او را بیاورند و بکنند شاه و او هم به اصطلاح برای ما آزادی و دمکراسی بیاورد. مادر وقتی این تبلیغات را می شنید واقعا خیلی رنج می برد و یک بار به من گفت که "بیچاره مردمی که بخواهند گول تبلیغات این خانواده پهلوی را بخورند که پنجاه سال سابقه سلطه وحشیانه شان را با پوست و گوشت خودشان لمس کرده اند و من واقعا رنج می برم که باز هم می شنوم که در میان جوانان ما گوش های شنوایی برای حرف های آن ها پیدا شده." من به او گفتم که "به هر حال این امر واقعیتی است که این گوش ها پیدا شده ولی خوب این یک بخش اش برمی گردد به کم کاری ماها و یک بخش اش برمی گردد به فجایعی که جمهوری اسلامی آفریده و رژیم گذشته را رو سفید کرده." به هر حال با انقلاب، مبارزات مادر تمام نشد. با استقرار جمهوری اسلامی به جای رژیم سلطنت و به قول معروف با آن طوفانی که رژیم سلطنت را برانداخت جامعه دچار تحوولی بزرگ شد و نیروهای زیادی وارد میدان شدند و مبارزه ابعاد دیگری پیدا کرد. در آن مقطع سازمان فدایی به هر حال نتوانست به نیاز زمانه پاسخ بدهد و با تحلیل شرایط جدید در جهت تداوم انقلاب، مردم را سازماندهی کند. این امر بحران هایی را در سازمان فدایی ایجاد کرد و به انشعاب هایی منجر شد که

تقریباً هر روز یکشنبه به او زنگ می‌زد و با او صحبت می‌کردم و مایلم برخی از این مکالمات را برایتان تعریف کنم. دوره ای که خاتمی آمد می‌دانید که خیلی از سازمان‌های سیاسی غافلگیر شدند، حالا کاری به مردم نداریم. در آن فضا از "زلزله سیاسی" و "انقلاب دوم" صحبت می‌شد و توهمی ایجاد شده بود که مثل این که حالا خاتمی هم یک تخم مرغ زرده قرار است برای ملت ایران بگذارد. در این شرایط هنگامی که با مادر تلفنی صحبت می‌کردم گفتم: "مادر خاتمی آمده و از اصلاحات صحبت می‌کند، چی می‌گوئید؟" گفت: "به خدا دروغ است. گول این آخوندها را نخورید! این آخوندها پدرسوخته‌ها یک کارت جدید رو کرده اند و می‌خواهند دوباره مردم را گول بزنند." گفتم: "خوب درست، ولی شنیدم بعضی‌ها او را با مصدق هم مقایسه می‌کنند." گفت: "بابا مصدق نفت را ملی کرد و با استعمار انگلیس در حد خودش درافتاد. این پدرسوخته چکار کرده که حالا او را با مصدق مقایسه می‌کنند؟" گفتم: "درست می‌گویید به هر حال مصدق هر ایرادی که داشت - که از نظر ما و از نظر اکثر کمونیست‌ها نمی‌تواند در تحلیل و روش او به دلیل موضع طبقاتی‌اش ایراد نباشد - ولی با استعمار انگلیس درافتاد در حالی که این خاتمی وزیر ارشاد جمهوری اسلامی بوده و برای سال‌ها مسئول ستاد تبلیغات جنگ بوده و واقعا دست‌اش به خون همه جوان‌های این مملکت - که در جریان جنگ کشته شدند - آلوده است. همه کسانی را که با کلید بهشت روی آن میدان‌های مین فرستادند این مردک تبلیغ می‌کرده و به قول علم، وزیر دربار شاه، شستشوی مغزی‌شان می‌داده و می‌فرستاده توی میدان، حالا نمی‌شود که از چنین دژخیمی انتظار فرشته شدن داشت. من فکر می‌کنم اگر قرار بر مقایسه باشد ما بهتر است خاتمی را با امینی مقایسه کنیم که در وابستگی به آمریکا ید طولانی داشت." خندید و گفت: "حرف‌های قشنگی می‌زنید ولی مطمئن هستم که دوباره به توری دایی جان ناپلئونی متهم خواهید شد!" گفتم: "باشه مهم نیست، ولی فکر می‌کنم این حرف‌ها را خود زندگی فریاد می‌زند. این حرف‌ها را خود واقعیت تأیید می‌کند. ممکن است اینجا و آنجا بر علیه این حرف‌ها موضع بگیرند و هر چیزی هم بگویند ولی مطمئن باشید که همان طور که وقتی که خمینی روی کار آمد و یک عده ایستادند و گفتند این مردک باعث هیچ تغییر مثبتی در ایران انجام نخواهد گرفت و وضع را از آن چه که بود بدتر خواهد کرد چرا که سیستم تغییر نکرده و او حافظ همان سیستم است که باقی مانده، آن موقع به خاطر این حرف‌ها خیلی‌ها به آنها تشر زدند. حالا هم دوباره این مساله تکرار خواهد شد و دیدیم که واقعا هم چه زود و در فاصله خیلی کوتاهی این نظر تأیید شد که این مردک چه جنایت‌ها و چه فریبکاری‌های بزرگی که نکرده، و چطور برای جمهوری اسلامی زمان خریده است.

یکی از بحث‌های دیگری که با مادر داشتیم که باز دوست دارم در اینجا برایتان بگویم در مورد حمله آمریکا به عراق است. من زنگ زدم و به او گفتم: "خبر داری؟" (او رادیو اسرائیل را به طور روزمره گوش می‌کرد و همیشه هم خبری داشت. یک تذکر هم بدهم که واقعا رابطه ما یک رابطه سیاسی بود و حرف‌های ما همیشه این چیزها بود. بیشتر حرف‌های ما به رد و بدل کردن اخبار می‌گذشت.) گفتم: "خبر داری آمریکا به عراق حمله کرد؟" گفت: "آره این مردک دیوانه شده." پرسیدم: "کی را می‌گوی؟" گفت: "این بوش را می‌گویم. واقعا این دیوانه شده اصلا همه جا می‌رود، قیلا افغانستان و حالا عراق. این می‌خواهد چه کار بکند؟" گفتم: "مادر یک کیک بزرگی وجود دارد و او - دیوانه نشده - از این کیک اکثرش را می‌خواهد. او آن تقسیمات قبلی را دیگر نمی‌خواهد. قیلا فرانسه، روسیه و آلمان و هر کس از این کیک سهمی داشت ولی حالا او می‌گوید آن مقررات و آن روابط را نمی‌پذیرم و بیشترش را می‌خواهم. جنگ هم برای این است، نه واقعا بحث آزادی مردم عراق است و نه بحث دموکراسی یا سلاح شیمیایی و اتمی و کشتار جمعی و این حرف‌ها. گفتم: "ولی یک چیز را بدان، این درست است که این دارد این جور وقیحانه و وحشیانه همه جا می‌رود و این کارها را می‌کند و بمب می‌ریزد سر مردم ولی این نشان دهنده خوبی وضع‌اش نیست." گفت: "باز هم از آن حرف‌ها زدید." گفتم: "چرا وضع‌اش خوب نیست؟ دارد حرف‌اش را عملی میکند." گفتم: "نه، این نشان دهنده بحرانی بودن سیستم است. این سیستم واقعا به جایی رسیده که حتی آن چارچوب‌های قبلی هم دیگر پاسخگوی‌شان نیست و این الزامات ناشی از بحران‌ها و شرایط نزولی سیستم امپریالیستی در جهان است که حالا امپریالیسم آمریکا و بوش را این طور هار کرده و جان‌همدیگر انداخته است." گفتم: "حالا یک سوال دارم." گفتم: "سوال تان چیست؟" گفت: "یک عده ای می‌گویند این‌ها قرار است به ایران هم بروند و اصلا خوب است که بروند. این عده اصلا خوششان می‌آید که آنها به ایران بروند." گفتم: "فکر می‌کنی که حمله می‌شود؟ خیلی دردناک است که آمریکایی‌ها حمله بکنند به ایران." گفتم: "این طنز که می‌گویند سربازان آمریکایی کربلایی شده‌اند، قرار است مشهدی هم بشوند، بین مردم رایج شده و یک واقعیت است. بله، بخشی از مردم می‌خواهند. اما حالا این قابل تحلیل است که چرا؟ و ما می‌توانیم سر جای خودش بنشینیم و راجع به آن صحبت کنیم که بر سر این مردم چه آمده که مردمی که در دوره شاه آن طور قهرمانانه سینه‌هایشان را سپر گلوله می‌کردند و فریاد می‌زدند "بعد از شاه نوبت آمریکاست" - و یا اصلا مرگ بر شاه‌شان به نظر من خودش مرگ بر امپریالیسم را در خودش نهفته داشت - حالا به این روز افتاده‌اند. خوب این یک تغییر بزرگی است در افکار عمومی

که حاصل فریبکاری‌های جمهوری اسلامی در این سال‌هاست. البته یکسری جوان‌ها هم مسایل آن دوره را ندیده‌اند و ممکن است اسیر چنین تفکراتی شوند. ممکن است. هیچ بعید نیست. ممکن هم است بروند، ولی من مطمئن هستم که اگر هم بروند همان طور که در افغانستان و همان طور که در عراق داریم می‌بینیم چیز مثنی برای آن جامعه با خودشان نمی‌برند. به هر حال مثل هر تحولی فضاهایی باز می‌شود ولی به اعتبار محکم شدن زنجیرهای اسارت آن ملت." گفت: "این حرف‌هایی که می‌گویید خوب است؛ این که شما می‌گویید این به خاطر بدی وضع آمریکاست. ولی من فکر نمی‌کنم به عمر من کفایت دهد که شاهد آن باشم که از این بدی اوضاع چیزی هم به این مملکت خودمان برسد." گفتم: "البته من برای شما عمر طولانی آرزو می‌کنم ولی یک تذکر هم به شما بدهم. به نظر من تمام شهدای ما وقتی که وارد مبارزه شدند و بر علیه سیستم موجود برخاستند و جنگیدند و به هر حال جان‌شان را فدا کردند به طور یقین می‌دانستند که خودشان حاصل مبارزات‌شان را، حاصل جان‌فشان‌هایشان را، نخواهند دید و این می‌ماند برای فرزندان‌شان و بازماندگان‌شان و نسل‌های بعدی. ما هم ممکن است نمایم، نه تنها شما، من هم با توجه به سن ام ممکن است این وضع را نبینم. حالا بحث با مادر را کنار بگذاریم. دوست دارم این را به شما بگویم که واقعا کسانی هم به قول خامنه‌ای "مرعوب" می‌شوند - خامنه‌ای امروز پشت سر آن جناح دیگری گوید که "مرعوب" شده‌اند. خودش اول نماینده می‌فرستد برای تماس و مذاکره مجدد با آمریکا ولی تا آن جناح می‌گوید من می‌خواهم تماس بگیریم می‌گوید مرعوب شده‌اید - حالا ممکن است که در سطح کلی هم برخی مرعوب قلدری‌های آمریکا و این وضع جدید جهانی بشوند. البته به نظر من وضع جدید جهانی به واقع وضع خطرناکی است به خصوص به خاطر ضعیف بودن جنبش طبقه کارگر و جنبش انقلابی یک وضع خطرناک و یک چشم‌انداز خطرناک در مقابل جوامع بشری قرار دارد. چون ما می‌دانیم که امپریالیست‌ها وقتی که به جان هم می‌افتند و به همدیگر به قول معروف چنگ می‌اندازند تا کجا می‌روند به خصوص اگر یک جنبش قوی کارگری و انقلابی در مقابل‌شان نباشد. جنگ جهانی اول و دوم هم صرفاً به خاطر مبارزه با سوسیالیسم و کمونیسم و طبقه کارگر نبود به خاطر آن بود که هر کدام سهم بیشتری از بازار می‌خواستند و الان هم آمریکا سهم بیشتری از بازار می‌خواهد و به همین دلیل هم بر تمام توافقات قبلی حاصل دوران جنگ سرد پا می‌گذارد و این وضع عکس‌العمل‌هایی را در طبقات حاکمه در سطح جهانی ایجاد می‌کند. بدون شک آنها ساکت نمی‌نشینند ممکن است یک جاهایی مثل دوره جنگ جهانی اول و دوم فضا بدهند بروند.

گزارشی از مراسم

بزرگداشت یاد مادر سنجری

در پاریس، گوتنبرگ و لندن

جریانات و افراد مبارز انقلابی پوشانده شده بود، به پایان رسید.

در ساعت ۸ شب نیز مراسمی در بزرگداشت یاد مادر سنجری از سوی چریکهای فدایی خلق ایران در پاریس برگزار شد که قریب به یک صد تن از ایرانیان مبارز و آزادیخواه در آن شرکت کردند. این مراسم با دکلمه شعری از زنده یاد، شاعر انقلابی، سعید سلطانپور آغاز شد و سپس به

پاریس: روز سه شنبه ۳۰ اردیبهشت ماه، قلب پر

تپش مادر سنجری (ماه منیر فرزانه) یکی از سازماندهندگان جنبش اعتراضی خانواده های زندانیان سیاسی و شهدا و مادر چریکهای فدایی خلق، رفقای شهید کیومرث و خشایار سنجری، در بیمارستانی در استراسبورگ فرانسه برای همیشه از حرکت باز ایستاد. مادر سنجری به عنوان یک زن مبارز آزادیخواه و به اعتبار روحیه مقاوم و استوارش در مقابل دو رژیم ضدردمی شاه و جمهوری اسلامی، در طول سالها

به چهره ای محبوب و دوست داشتنی در میان تمامی آزادیخواهان و به ویژه کمونیستها تبدیل شده بود. به دلیل همین واقعیت صدها تن از ایرانیان قدرشناس از کشورهای مختلف (آلمان، سوئد، کانادا، هلند، انگلیس و ...) در روز شنبه ۳۱ می (۱۵ خرداد)، در گورستان پرلاشز پاریس گرد هم آمدند و مزار او را غرق گل کردند تا ضمن آخرین وداع با این مادر مبارز، یاد او را به خاطر یک عمر زندگی پرافتخارش گرمی دارند. در مراسم آخرین دیدار با مادر، نخست قطعه ای شعر خوانده شد و سپس فرزند مادر، فریبرز سنجری ضمن سپاسگزاری و تشکر از حاضرین، سخنانی را در وصف شخصیت مبارز و ستیزه جوی مادر عنوان کرد و با نقل خاطراتی از دیدارهای خود با او در زندان شاه، گوشه هایی از روحیه مقاوم مادر در برخورد با زندانبانان و مزدوران سازمان امنیت شاه را برای حاضرین بازگو کرد. فریبرز سپس با اشاره به اینکه مادر قبل از مرگ خاطرات خود را به رشته تحریر درآورده و با تاکید بر اینکه این خاطرات بزودی منتشر خواهد شد، صفحاتی از خاطرات مادر از رژیم ستم شاهی را با کلمات خود او به استماع حضار رسانید. در نقل این خاطرات هنگامی که از زبان مادر، احساس او در مورد جان باختن خشایار عنوان شد، جمعیت به شدت تحت تاثیر قرار گرفت. به دنبال این سخنان، به یاد مادر آهنگ مورد علاقه اش "دایه دایه، وقت جنگه" به زبان لری پخش شد. سپس پیام رفیق اشرف دهقانی به مناسبت درگذشت مادر به سمع حضار رسید. در این هنگام یکی از رفقای آلمان (رشید)، قطعه شعری را به یاد مادر سنجری خواند و به دنبال آن جمعیت حاضر به یاد پرافتخار مادر، دو دقیقه کف زدند. مراسم خاکسپاری مادر سنجری با پخش سرود انترناسیونال و در حالی که سنگ مزار او با آرم سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و دسته گلهای متعدد اهدایی از طرف سازمانها،



یاد جاوید تمامی جان باختگان و کوشندگان راه آزادی و عدالت اجتماعی یک دقیقه سکوت اعلام شد. پس از آن، بخشی از خاطرات مادر در زمان رژیمهای شاه و جمهوری اسلامی که به قلم خود وی نوشته شده، توسط یکی از فرزندان مادر برای حضار بازخوانی شد. سپس رفیق فریبرز گوشه دیگری از خاطرات خود از مادر در ملاقات های زندان و رابطه او با سازمان چریکهای فدایی خلق و موضع گیری های مادر راجع به رژیم جمهوری اسلامی و دولت خاتمی را به سمع حضار رسانید. در بخش بعدی برنامه پیام رفیق مادر (مادر شایگان) در بزرگداشت خاطره مادر سنجری قرائت شد

و سپس بخشی از اطلاعاتی ها و پیامهای متعددی که از سوی سازمانهای مختلف سیاسی (سازمان فدائیان - اقلیت، سازمان اتحاد فدائیان خلق، سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر، سازمان چریکهای فدایی خلق، کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی، هسته اقلیت، کانون زندانیان سیاسی - در تبعید و...) به مناسبت درگذشت مادر سنجری صادر شده بود به آگاهی شرکت کنندگان رسید. با پایان پیامها سرود "آئینه رود" توسط رفیقی از هلند (مریم) خوانده شد و در قسمت نهایی برنامه فیلم یکی از سخنرانی های پرشور ایراد شده توسط مادر سنجری در امریکا در سال ۱۳۶۳ پخش شد، که در جریان آن مادر سنجری با روحیه مبارزه جویانه و مقاوم خویش با زبانی توده ای و سلیس به توضیح مواضع و آرمانهای انقلابی فرزنداناش در سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پرداخته و چهره ضدحلقی رژیم شاه و جمهوری اسلامی را افشاء می کرد. با پایان فیلم، جمعیت یک بار دیگر سرود انترناسیونال را به یاد تمامی جانباختگان راه آزادی و عدالت اجتماعی خواندند.

گوتنبرگ: در بزرگداشت یاد مادر مبارز، ماه منیرفرزانه

سنجری، روز شنبه ۱۴ جون ۲۰۰۳ مراسمی در شهر گوتنبرگ سوئد برگزار شد که ده ها تن از ایرانیان مقیم شهر در آن شرکت کردند. در مراسم مزبور شعری بیاد مادر خوانده شد و سپس نادر ثانی در سخنانی با عنوان: "یاد رفیق مادر، ماه منیر فرزانه با ماست!" با نگاهی به مبارزات مادر سنجری به نقشی که این مبارزات در روندهای اجتماعی جامعه داشته اند پرداخت.

در این مراسم همچنین فیلم سخنرانی مادر سنجری در امریکا برای حاضرین به نمایش درآمد و پیامهای رسیده از طرف سازمانها و جریانات و افراد انقلابی و مترقی به مناسبت مرگ مادر سنجری قرائت گردید.

لندن: در تاریخ ۲۱ جون ۲۰۰۳ مراسم دیگری به یاد مادر

سنجری و با شرکت جمعی از ایرانیان مقیم لندن بر پا گشت. این مراسم با یک دقیقه سکوت به یاد تمامی جانباختگان راه آزادی و عدالت اجتماعی آغاز شد و سپس سروده ای در سوگ مادر سنجری با نام "مادر" قرائت گشت. "پای صحبتهای فریبرز سنجری در باره مادر" قسمت بعدی برنامه بود که طی آن فریبرز خاطرات خود و سخنانی را در باره شخصیت مبارزاتی مادر و فعالیتهای انقلابی او در هر دو دوره حیات رژیمهای ضد خلقی شاه و جمهوری اسلامی بسمع حضار رسانید. با اجرای یک دکلمه و سرود انترناسیونال، مراسم بزرگداشت مادر سنجری در لندن به پایان رسید.

پیام مادر شایگان؛ رفیق مادر،

بمناسبت درگذشت مادر سنجری

رفقا،

ما امروز در اینجا گرد آمده ایم تا خاطره مادر سنجری عزیزمان را گرامی بداریم و محبتها و فداکاری های او را برای همیشه در قلبمان زنده نگه داریم.

من امروز از مادری برای شما سخن می گویم که فرزندان هم چون چریک فدایی خلق خشایار و کیومرث را در دامن اش پرورده و به خلقهای ایران اهداء کرد، رفقای که گل سرسید و مایه افتخار خلقهای تحت ستم ایران بودند. از مادری برای شما سخن می گویم که به بچه هایش عشق می ورزید و تمام عشق و امیدش را در راه پیروزی و بهروزی راه فرزندان گذاشته بود. از مادری که تمام رفاه و آسایش اش را یکباره به کناری گذاشت، تمامی پلهای پشت سرش را خراب کرد، راه تبعید برگزید تا مبدا به آرمانهای فرزندان خلی وارد گردد. او به علت شرایط خفقان و سرکوب مبارزین و آزادیخواهان که در پی خرداد ۶۰ پیش آمده بود به اجبار زندگی مخفی را برگزید و بعد از مدتی توانست خود را به خارج از کشور برساند. در اروپا نیز در برابر شرایط دشوار زندگی در تبعید، همچنان روحیه پرشور خود را حفظ کرده بود و لحظه ای در اعتقاداتش به آرمانهای فرزندان مبارزش تردید به خود راه نمی داد.

از مادری برای شما سخن می گویم که همواره تمامی آزادیخواهان را فرزندان خود می شمرد و پشتیبان آنان بود، در تحصن های متعدد در صف اول دفاع از زندانیان سیاسی و حقوق آنان قرار داشت. به این اعتبار می توان او را مادر تمامی مبارزین قلمداد نمود، او بی گمان چیز دیگری جز آزادی و سربلندی ایران نمی خواست.

بلی، مادر سنجری را می گویم، مادر همیشه خندان، مادر همیشه پرشور و خوش زبان که در برابر زندانهای رژیم دیکتاتوری شاه به دیگر مادران روحیه می داد، او الگوی مادرانی بود که شجاعت و شهادت او را تحسین می کردند و در دفاع از آرمانهای فرزندانسان او همواره سرمشق و مشوق آنان بود.

مادر بعد از انقلاب بهمین سراسر شور گشته بود و خانه اش را با تمامی امکاناتش در اختیار چریکهای فدایی خلق گذاشت تا به اهداف فرزندانجامه عمل ببوشاند. خانه او امن ترین مکان برای فرزندان مبارزش گردیده بود و همواره با آغوش باز آنان را می پذیرفت. در همین خانه او بود که بسیاری از رفقای چریک به دنبال قطع ارتباطشان با سازمان به آنها رجوع می کردند و از این طریق دوباره به اقیانوس بیکران مبارزه می پیوستند. یاد او را گرامی بداریم زیرا که او همانند یاری صديق و وفادار، در خفقان بارترین شرایط دیکتاتوری جمهوری اسلامی، به بچه هایمان و فرزندانمان امید می داد و لحظه ای از امید و پیروزی به راه فرزنداناش باز نمی ایستاد.

مادر همیشه پرشور، در این اواخر سومین فرزندش را از دست داد و به گمان من، این برای او ضربه بزرگی بود و نتوانست از این بار سنگین، کمر راست کند. قبل از رفتن به بیمارستان انگار می دانست که واقعه ای در شرف تکوین است. در نتیجه با تمامی یارانش تلفنی وداع کرد. یاد مادر سنجری را گرامی بداریم!

پیامم را با شعری از حافظ به پایان می برم که او همیشه در اوقات سخت به آن پناه می آورد:

آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست

هر کجا هست، خدایا به سلامت دارش!

مادر شایگان

۳۱ ماه مه ۲۰۰۳

پیام

رفیق اشرف دهقانی

رفقا، دوستان و یاران عزیزی که در این مراسم شرکت کرده اید! در مراسم درگذشت مادر سنجری، که یکی از پرشورترین سازماندهندگان مبارزه خانواده های شهیدا و زندانیان سیاسی بر علیه رژیم جنایتکار شاه بود؛ در مراسم درگذشت مادر دو شهید فدائی ما، رفقا خشایار و کیومرث سنجری؛ در مراسم درگذشت یک زن آزاده، زن آزادی خواهی که قلبش همواره برای رهائی مردم ایران از قید سلطه امپریالیسم و رژیم های وابسته و مرتجع می طپید؛ در مراسم درگذشت مبارزی پی گیر، که درنده خوئی رژیم جمهوری اسلامی او را وادار به زندگی در تبعید نموده بود؛ مادر و زن آگاهی که همیشه مبلغ راه و اهداف فرزندان کمونیست و انقلابیست بود و تا آخر نیز بی هیچ نوسانی و با قاطعیت تمام فعالیت های افشاءگرانه اش را در مورد ماهیت و اعمال ضد مردمی هر دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی دنبال نمود.

من نیز همانند شما از درگذشت مادر بسیار غمگین ام و غمگین تر که به دلایلی، خارج از خواست خودم، قادر نشدم در آخرین دیدار با مادر شرکت داشته و شخصاً در این مراسم حضور یابم. از این رو با ارسال این پیام یادش را گرامی می دارم و از همه شما به خاطر حضورتان در این مراسم و به خاطر همدردی تان سپاسگزاری می کنم.

به امید روزی که با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و با قطع نفوذ امپریالیسم در ایران، مردم ستمدیده ما بتوانند در یک جامعه آزاد، یاد و خاطره مادر سنجری و دیگر مادران مبارز و رزمندگان راه آزادی را زنده کنند.

به امید آن روز

اشرف دهقانی

۳۱ می ۲۰۰۳

قدردانی از ابراز همدردی و همبستگی

افراد و سازمان های سیاسی نسبت به درگذشت مادر سنجری

بدینوسیله از تمامی احزاب، سازمانها، نیروها و افراد مبارز و انقلابی که در جریان درگذشت مادر سنجری به اشکال گوناگون، چه از طریق شرکت در مراسم های بزرگداشت مادر و چه با صدور پیامهای همبستگی، ارسال دسته گل و یا از طریق نامه و ایمیل و پیامهای تلفنی با ما ابراز همدردی نموده اند، از صمیم قلب سپاسگذاری می کنیم.

چریکهای فدائی خلق ایران



اطلاعیه های چریکهای فدایی خلق ایران

تظاهرات گسترده دانشجویان و مردم تهران بر علیه جمهوری اسلامی!

هزاران تن از دانشجویان و مردم به جان آمده، سه شنبه شب ۲۰ خرداد، بار دیگر تظاهرات پرشکوهی را با خواست سرنگونی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در تهران برگزار کردند. این تظاهرات که از غروب روز سه شنبه آغاز و تا ساعت ۴ بامداد چهارشنبه ادامه یافت، نخست با اعتراض دانشجویان به طرح "پولی کردن دانشگاه" و یا به قول مقامات حکومتی "خصوصی سازی آموزش عالی" آغاز شد. صدها تن از دانشجویان معترض که در اعتراض به این طرح در کوی دانشگاه تجمع کرده بودند، دامنه اعتراض خود را به خیابانها کشانده و در ساعت ۱۰ شب، به تدریج هزاران تن از مردم تهران نیز خود را به محل تظاهرات رساندند. مردم ضمن ایجاد ترافیک سنگین در خیابانهای اطراف دانشگاه و اعلام حمایت از خواستههای برحق دانشجویان به سر دادن شعارهایی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی دست زدند. با گسترش دامنه اعتراضات و پیوستن توده های مردم به دانشجویان، نیروهای انتظامی رژیم که در ابتدای تظاهرات به امید متفرق کردن آرام مردم تنها به تهدید و مرعوب کردن آنها اکتفا کرده بودند سریعاً چهره از نقاب برکشیده و وحشیانه به تظاهرکنندگان حمله کردند. از این پس تظاهرات دانشجویان و مردم کاملاً جنبه سیاسی به خود گرفت و شعارهای تظاهرکنندگان بر علیه رژیم هر لحظه شدیدتر شد. تظاهرکنندگان از جمله شعار می دادند "آزادی، آزادی، آزادی سیاسی"، "مرگ بردیکتاتور"، "توپ تانک بسیجی دیگر اثر ندارد"، "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر خاتمی"، "مرگ بر خامنه ای"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" و ...

با یورش نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی به تظاهرات مردم تعدادی از

تظاهرکنندگان مجروح و حدود ۸۰ تن از آنها دستگیر شدند. در جریان درگیری مردم با نیروهای سرکوبگر شیشه تعدادی از بانکها شکسته شد و به چندین خودرو و موتورسیکلت متعلق به نیروهای انتظامی و مزدوران لباس شخصی رژیم خساراتی وارد شد.

در واکنش به تظاهرات شب گذشته، وزیر اطلاعات جنایتکار دولت خاتمی که از دامنه حرکت اعتراضی و قاطعیت تظاهرکنندگان به خشم آمده بود طبق روال همیشگی مزدوران حکومت، تظاهرکنندگان را مشت "اراذل و اوباش" لقب داد و مردم معترض و دلبر به جان آمده را در مورد عواقب ادامه تظاهرات تهدید کرد. بنابه گزارش خبرگزاریهای خارجی، تظاهرات شب گذشته در تهران یکی از "رادیکال ترین" و "گسترده ترین" اعتراضات ماههای اخیر در ایران بر علیه رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی بوده است. خبرگزاری های خود نظام جمهوری اسلامی نظیر ایسنا نیز با نگرانی از سردادن شعارهایی توسط جمعیت تظاهرکننده مبنی بر "کشتن" سران رژیم و "تهدید به عملیات مسلحانه" خبر دادند. تظاهرات دلاورانه اخیر توده های ستمدیده در تهران و تاکید مردم به جان آمده در شعارهایشان بر استفاده از نیروی قهر و مبارزه مسلحانه، یکبار دیگر نفرت عظیم مردم از رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی و خواست عادلانه آنها مبنی بر سرنگونی انقلابی این رژیم وابسته به امپریالیسم با تمامی جناحهای درونیش را به نمایش می گذارد.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد مبارزات انقلابی توده های ستمدیده!

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

با ایمان به پیروزی راهمان چریکهای فدایی خلق ایران

۲۱ خرداد ۱۳۸۲

دو دانشجو در شهر شیراز به دست مزدوران جمهوری اسلامی به قتل رسیدند!

از نیمه شب سه شنبه ۲۰ خرداد که جنبش دانشجویی بار دیگر اوج تازه ای گرفت، بیش از یک هفته می گذرد. در این فاصله حداقل دو دانشجو در شهر شیراز به قتل رسیده و دهها تن دیگر در شهرهای مختلف به شدت مورد ضرب و شتم قوای سرکوبگر جمهوری اسلامی قرار گرفته اند.

از ۱۸ تیر ۷۸ که مبارزات دانشجویی با مبارزات توده های دربند ایران در هم آمیخت و به جنبشی تبدیل شد که لرزه بر اندام رژیم انداخت، رژیم بحران زده جمهوری اسلامی همواره با اعتراضات و اعتصابات دانشجویی روبرو بوده و سعی در سرکوب آنها نموده است، در کنار اعمال سرکوب عریان بر علیه دانشجویان، حکومت برای منحرف کردن جنبش های اعتراضی به شیوه های دیگری و از جمله دایر کردن نهادهای دانشجویی دست ساخت خود متوسل گردیده است. اما از آنجایی که حرکات اعتراضی دانشجویان ریشه در اوضاع ویرانگر اقتصادی - اجتماعی نظام سرمایه داری وابسته دارد و رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با توجه به ماهیت ارتجاعی اش قادر به حل مشکلات عدیده خلق های ایران منجمله دانشجویان نیست، در نتیجه این اعتراضات ادامه یافته و جمهوری اسلامی نه تنها با زور سرنیزه بلکه با ترفندهای دیگر سیاسی نیز قادر به فرونشاندن جنبش دانشجویی نگردیده است. رژیم جنایت پیشه جمهوری اسلامی از یک طرف با جنبش های کارگری و به خصوص با اعتصاب غذا و اعتراضات کارگران چیت سازی بهشهر که از ۲۳ اردیبهشت ماه شروع گردیده روبروست، و از طرف دیگر با تظاهرات دانشجویی - توده ای اخیر مواجه شده است. در نتیجه دستگاه سرکوب رژیم دیوانه وار برای کنترل اوضاع، کارگران،

دانشجویان و توده های معترض را با شیوه های وحشیانه مورد ضرب و شتم قرار می دهد و یا مانند نمونه اخیر در شهر شیراز، معترضین را به قتل می رساند.

ما با محکوم کردن این اعمال سرکوبگرانه جمهوری اسلامی، و با حمایت از خواست های عادلانه کارگران و دانشجویان و سایر توده های تحت ستم، ایمان داریم که خلق ما با سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و قطع قطعی سلطه امپریالیسم در ایران سرانجام خواست های عادلانه خود را متحقق خواهد ساخت.

پیروز باد مبارزات کارگران، دانشجویان و توده های تحت ستم!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم

جمهوری اسلامی!

پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

خرداد ماه ۱۳۸۲

دستگیری مجاهدین خلق در پاریس را محکوم می کنیم!

صبح سه شنبه ۲۷ خرداد ماه پلیس فرانسه به محل اقامت اعضا و هواداران سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت در پاریس یورش برده و حدود ۱۶۰ نفر از آنان را دستگیر نمود. یورش به افرادی که اکثراً از پناهندگان ایرانی در این کشور می باشند به بهانه مبارزه با تروریسم، خبر از زد و بندهای پنهانی فی مابین امپریالیست ها و رژیم جنایتکار و تروریست جمهوری اسلامی می دهد. همانطور که می دانیم در بیست سال گذشته نیروهای مختلف امپریالیستی، از جمله فرانسه، در راستای پیشبرد اهداف ضد مردمی خود و بردن سهم هر چه بیشتری از غارت منابع طبیعی ایران و استثمار کارگران ما، به اشکال گوناگون و در سطوح متفاوت با سازمان مجاهدین ارتباط برقرار می کردند ولی حال

در شرایط متفاوت به خاطر همان اهداف ضد مردمی خود آنها را در عراق خلع سلاح و در فرانسه دستگیر می نمایند (دستگیری دو تن از اعضای این سازمان توسط دولت سوریه و تحویل بیشرمانه آنها به رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی را باید در این راستا بررسی نمود).

اقدام اخیر دولت فرانسه در دستگیری اعضاء و هواداران سازمان مجاهدین در این کشور، بار دیگر نشان می دهد که هر کجا منافع امپریالیست ها حکم کند از نقض وحشیانه حقوق برسمیت شناخته شده پناهندگی نیز ابا ندارند. ما این اقدام را به مثابه تجاوزی آشکار به حقوق پناهندگان سیاسی محکوم کرده و خواهان آزادی فوری دستگیرشدگان مزبور می باشیم.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

با ایمان به پیروزی راهمان!
چریکهای فدائی خلق ایران
۲۹ خرداد ۱۳۸۲

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به ضرب و شتم کارگران بهشهر پرداخت!

کارگران بهشهر در اوضاع نابسامانی بسر می برند. بیش از یک ماه از اعتصاب غذای آنان می گذرد و طی این مدت بسیاری از آنان به بیمارستان انتقال یافته اند ولی با مشکل هزینه بیمارستان روبرو شده اند و رژیم جمهوری اسلامی وقیحانه از پرداخت هزینه بیمارستان سر باز زده است. از سوی دیگر، تاکنون بیش از سه تن از آنان پس از سپری کردن دوره بیمارستان راهی زندان شده اند و از سرنوشت آنان خبری در دست نیست. اما علیرغم همه این فشارها، اعتصاب و اعتراض کارگران مبارز بهشهر همچنان ادامه دارد و مبارزات دلیرانه آنان تابحال تأثیر بسزایی در تقویت روحیه مبارزاتی مردم این شهر به جا گذاشته است. در این میان، "خانه کارگر"، به عنوان نهادی دست ساخته و وابسته به رژیم که وظیفه ای جز حمایت از منافع کارخانه داران ندارد، بارها تلاش کرده است تا با دادن وعده های پوچ و توخالی به کارگران بهشهر

، آنان را متقاعد سازد تا دست از اعتصاب کشیده و به سر کارهاشان باز گردند. اما کارگران آگاه این کارخانه با پس زدن و طرد وساطت های مودبانه و فریبکارانه این نهاد، عملاً نشان داده اند که به ماهیت ضدکارگری و نقش ارتجاعی آن به خوبی واقف اند.

رژیم ضدکارگری حاکم که پس از هفته ها اعتصاب و اعتراض کارگران کارخانه چیت سازی بهشهر با نادیده گرفتن و سرپوش گذاشتن بر آن قادر به در هم شکستن مبارزات کارگران نشده بود، سرانجام با گسیل نمودن تعدادی از مزدوران لباس شخصی خود در چندین نوبت کارگران را به شدت مورد ضرب و شتم قرار دادند که در اثر این حمله یکی از آنان به بیمارستان انتقال یافت. به این ترتیب، رژیم جنایتکار و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، در کنار سایر ارگان های سرکوبگر خود، با توسل به نیروهای منفور و جنایت پیشه ای نظیر ارادل و اوباش موسوم به "لباس شخصی ها" می کوشد تا شعله های مبارزات حق طلبانه و آزادیخواهانه کارگران، دانشجویان و توده های محروم جامعه را

که هر دم از سوی زبانه می کشند خاموش ساخته و بقاء ننگین خود را به هر قیمت تداوم بخشد.

ما ضمن محکوم نمودن اعمال ددمنشانه رژیم و مزدوران رنگارنگ آن، بر ضرورت پیوند مبارزاتی میان کارگران، دانشجویان و دیگر توده های محروم و تحت ستم جامعه تأکید نموده و آنان را به درک این حقیقت فرا می خوانیم که پیروزی و تحقق کامل خواست های برحق آنان، بدون این همبستگی و پیوند مبارزاتی، میسر نخواهد بود.

برقرار باد اتحاد مبارزاتی کارگران، دانشجویان و سایر توده های محروم ایران! مرگ بر رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی!

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران
خرداد ماه ۱۳۸۲

سوند

رفیق کبیر	۳۰۰ کرون
فریدون جعفری	۲۰۰ کرون
رفیق پویان	۲۰۰ کرون
رفیق هادی کابلی	۲۰۰ کرون
بهرروز دهقانی	۲۰۰ کرون
روح انگیز دهقانی	۲۰۰ کرون

انگلستان

سینا و سارا	۶۰ پوند (دو ۳۰ پوند)
اسمر آذری	۱۰ پوند
خشایار سنجری	۱۰ پوند

کمک های مالی

آمریکا

کتاب	۳۰۳ دلار آمریکا
آزاد	۱۰۰ دلار "
به یاد کارگران گوگردسازی بیبیان	۵۰ دلار "

کانادا

مزدک	۱۲۰ دلار کانادا
------	-----------------

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

گزارشی از

تظاهرات بر علیه جمهوری اسلامی در لندن

در حمایت از موج جدید مبارزات دلاورانه کارگران، دانشجویان و توده های تحت ستم در تهران و شهرهای مختلف برای سرنگونی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، روز شنبه ۲۱ جون ۲۰۰۳، تظاهرات ایستاده ای در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن برگزار شد. در این حرکت که با شرکت حدود ۲۰۰ تن از ایرانیان مقیم لندن صورت گرفت، تظاهر کنندگان با سر دادن شعارهایی به زبانهای فارسی و انگلیسی در محکومیت رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی از مبارزات و خواست های عادلانه کارگران، دانشجویان و سایر توده های تحت ستم دفاع کردند. تظاهر کنندگان فریاد میزدند: "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر سه جانی، خامنه ای، خاتمی، رفسنجانی"، "کارگر، دانشجو، اتحاد اتحاد"، "زندانی سیاسی به همت توده ها، آزاد باید گردد،

جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "کارگران و دانشجویان زندانی باید آزاد شوند" و

پلیس سرکوبگر انگلستان که تعداد زیادی از نیروهای خود را از قبل به منطقه گسیل کرده بود، به بهانه واهی "جلوگیری از خودسوزی" تظاهر کنندگان آنان را محاصره کرده و ضمن فیلمبرداری و گرفتن عکس از تظاهر کنندگان شروع به تفتیش بدنی آنان نمود. در چنین شرایطی معترضین به مقاومت برخاسته و با سردادن شعار بر علیه پلیس فریاد میزدند "مرگ بر فاشیزم" و "همکاری با جمهوری اسلامی را متوقف کنید". در جریان این مقاومت پلیس با وحشیگری یکی از تظاهر کنندگان را دستگیر و پس از چند ساعت او را آزاد کرد.

در جریان این تظاهرات، تعداد زیادی اعلامیه های فارسی و انگلیسی با محتوای افشای جنایات رژیم وابسته و جنایتکار جمهوری اسلامی در میان عابرین پخش شد. بسیاری از عابرین با صدا در آوردن بوق اتومبیل های خویش حمایت شان را از تظاهر کنندگان اعلام میکردند. تظاهرات لندن توسط فعالین چریکهای فدائی خلق در لندن و سازمان دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان و فعالین چپ و کمونیست در لندن سازماندهی شده و برگزار گشت.

تظاهرات در حمایت از مبارزات کارگران و دانشجویان در ایران

تظاهرات فوق با همکاری فعالین چریکهای فدائی خلق ایران و رفقای چپ و کمونیست برگزار شد. نکته قابل توجه در این حرکت، عبارت از این بود که همزمان در نقطه مقابل محل این تظاهرات، "حزب کمونیست کارگری" و سلطنت طلبان در کنار یکدیگر تظاهراتی را برگزار کردند. در جریان این تظاهرات، سلطنت طلبان که پرچمهای آمریکا و ایران را در دست گرفته بودند، به فعالین چپ انقلابی رجوع کرده و از آنها خواستند که به جمعیت آنها که طبق معمول فعالین "حزب کمونیست کارگری" را در کنار خود داشتند بپیوندند. در پاسخ، فعالین کمونیست و چپ، ضمن افشاگری و یاد آوری جنایات رژیم وابسته به امپریالیسم شاه بر علیه کارگران و توده های ستمدیده ایران، مطرح کردند که کمونیستها با مرتجعین و و ساواکیها مرزبندی های اصولی دارند و به همین دلیل، حرکت مستقل خود را سازمان میدهند. تظاهرات شهر لس آنجلس در دفاع از مبارزات کارگران و دانشجویان حرکت موفق بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بود.

روز شنبه چهاردهم جون ۲۰۰۳، در حمایت از اعتراضات کارگران و دانشجویان داخل کشور، تظاهراتی با شرکت جمعی از ایرانیان مقیم شهر لوس آنجلس در مقابل ساختمان "فدرال" معروف به "فدرال بیلدینگ" بر پا شد. تظاهرات در کنار خیابان پر ترافیک محل و جهت جلب توجه و نظر عابرین سوار بر اتومبیل و پیاده صورت گرفت. بسیاری از رانندگان اتومبیل با صدا در آوردن بوق اتومبیلهای خود، حمایتشان را از تظاهر کنندگان که بزبانهای انگلیسی و فارسی شعارهای کوبنده ای بر علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی سر میدادند ابراز داشتند.

شعارهایی که تظاهر کنندگان سر میدادند از جمله "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "کارگر، دانشجو، اتحاد، اتحاد"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "مرگ بر امپریالیسم آمریکا"، "خامنه ای حیا کن، سلطنت را رها کن" بود. همچنین شعارهایی در دفاع از مبارزات خلق فلسطین سر داده شد. بر روی پرچمی بزرگ، شعار "زنده باد مبارزات قهر آمیز مردم ایران" نوشته شده بود.

شهردار جدید تهران در مقام قاتل

یکی از اولین قتل های زنجیره ای که توسط وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در ایران صورت گرفت، قتل دکتر کاظم سامی در سال ۶۷ بود. دکتر سامی که زمانی در کابینه بازرگان وزیر بهداری بود و به عنوان دبیر کل "جاما" با بعضی اقدامات فاشیستی حکومت مخالفت می نمود، به طرز فجیعی در مطب خود به قتل رسید. پس از گذشت ۲۵ سال، امروز با رشد تضاد فیما بین دسته های مختلف رژیم، نام قاتل او آشکار شده که همانا احمدی نژاد، یکی از سران انصار حزب الله، استان دار سابق و شهردار کنونی تهران می باشد. مسئول پی گیری پرونده او در آن زمان علی یونسی بود که خود بعد ها وزیر اطلاعات گردید. بنا به اطلاعات رو شده، احمدی نژاد علاوه بر قتل سامی در چند جنایت دیگر نیز که توسط وزارت

اطلاعات طراحی شده بود، شرکت داشته است. حال که در اثر رشد هر چه بیشتر تضاد های درونی رژیم، شهردار جدید به عنصر بخت برگشته ای تبدیل شده، بعضی از عمال خجالتی و ظاهراً غیر علنی رژیم در خارج از کشور هم وعده افشاء اعمال جنایت کارانه او در خارج از ایران را داده اند.

تحصن مجدد کارگران کارخانه کشمیر کرمانشاه

کارگران این کارخانه برای دومین بار (۷ خرداد) در طی یک هفته در مقابل اداره کار کرمانشاه، دست به تحصن اعتراضی زدند. کارگران با نصب پلاکاردی خواستار حقوق و مزایای خود شده که حدود یک سال است به آن ها پرداخت نشده است.

دشواری های اشغال نظامی عراق

تهیه و تنظیم از نادر ثانی

بیش از دو ماه از "پایان" جنگ خانمان براندازی که ایالات متحده آمریکا، انگلستان و هم پالکپهای خرد و کلان آنها به ملت عراق تحمیل کردند، می گذرد. بیش از ۱۰۰ روز از آغاز جنگی که آمریکایی ها و همپالگی های آنان بر خلاف تمامی قوانین و عرف بین المللی بر مردم عراق تحمیل کردند، گذشته است و با وجود این که بیش از دو ماه است که نیروهای اشغالگر عراق را تحت کنترل خود درآورده اند، حتی یک نمونه مشخص از سلاح های بیولوژیک و یا شیمیایی "کشتار جمعی" مخربی که آمریکایی ها و همپالگی های آنان به بهانه وجود آنها جنگ را آغاز کردند، پیدا نشده است. رسوایی ادعاهای آمریکا و انگلیس در مورد این سلاح ها آنقدر آشکار بوده که اشغالگران از ترس به وجود آمدن افتضاحی وسیع تر، حتی سلاح ندیده اند تا رأساً چنین سلاح هایی را در اینجا و آنجای کشور جاسازی کرده و آنها را به رژیم گذشته نسبت دهند.

همانگونه که پیش بینی می شد اشغال نظامی عراق نتوانست مشکلات بسیاری برای آمریکایی ها و متحدان آنان به بار بیاورد. گفته می شود که تجاوزگران که برای "مشروعیت" بخشیدن به تجاوز خود از استفاده از هیچ وسیله ای (مانند جنگ روانی و دروغ) ابا نکردند، برای به تسلیم درآوردن نیروهای مخالف نیز تمامی توان خود را به کار گرفته و با دادن رشوه و اجازه فرار توانستند بخش وسیعی از نیروهای عراقی را منفعل نمایند.

در خلال تمامی مدتی که از اشغال عراق گذشته است، ایالات متحده آمریکا با بوق و کرنا و با استفاده از تمامی امکانات رسانه ای و تبلیغاتی خود، اینگونه وانمود کرده است که مردم عراق نه تنها از سقوط رژیم ضد خلقی بعث که حتی از حضور نیروهای اشغالگر در این کشور خشنود می باشند. واقعیت اما دیگر گونه است. شاید به همان اندازه که پیروزی بر نیروهای ارتش عراق برای نیروهای تجاوزگر "آسان" بود، اداره عراقی اشغال شده برای آنان دشوار باشد.

هر روز خبری از عراق حاکی از مقاومت مسلحانه و غیرمسلحانه هر چند محدود مردم عراق در مقابل نیروهای اشغالگر و مزدوران عراقی می رسد، هر روز خبر از تظاهرات تازه و یا حمله نیروهای "ناشناس

عراقی" به نیروهای اشغالگر و کشته و مجروح شدن فرد یا افرادی از میان نیروهای اشغالگر منتشر می گردد. چند روز پیش یکی از خبرنگاران روزنامه گاردین لندن از قول "شیخ مکی حسین القیسی"، یکی از رهبران مذهبی شهر الفلوجه در غرب بغداد نوشته بود: "آمریکایی ها ادعا می کنند که به اینجا آمده اند تا عراق را از پنگال رژیم پیشین رها سازند. اما ما احق نیستیم. ما می دانیم که دلیل حمله نظامی آمریکا این امر نیست. آمریکایی ها حق ندارند که عراق را در اشغال خود نگهدارند. آنها می گویند به اینجا آمدند تا عراقی ها را از دست صدام حسین آزاد کنند. اکنون صدام از حکومت ساقط شده است و ما به رژیمی که از آن خود ما باشد نیاز داریم. من از تمامی اهالی الفلوجه می خواهم که آماده باشند تا در کنار هم با حضور آمریکایی ها در کشورمان مقابله نماییم." بدیهی است که با توجه به شرایط موجود در عراق، چنین گفته ای حرف دل بسیاری از مردم ستمدیده عراق می باشد.

واقعیت این است که این روزها سربازان آمریکایی و انگلیسی در هر کجای عراق که باشند، دارای هیچگونه امنیت نیستند. بنا به گزارشات موجود، هر شب سربازان آمریکایی مستقر در گوشه و کنار فرودگاه بغداد مورد هجوم نیروهای پراکنده ای که سازماندهی شده حرکت کرده و یا کاملاً مستقل عمل می کنند، قرار می گیرند. هر روز در گوشه و کنار کشور حملاتی به نیروهای اشغالگر و قرارگاه های موقت آنها به عمل می آید. هنوز به طور مشخص این امر که حملات به وسیله چه گروه هایی و با چه نقطه نظر عقیدتی به انجام می رسند و یا این که این حملات تا چه اندازه ای در ارتباط ارگانیک با یکدیگر می باشند، معلوم نیست. آنچه که بدیهی است، آن است که هدف این افراد مشخص می باشد: آنان خواهان بیرون انداختن متجاوزین اشغالگر از سرزمین خود می باشند.

از روز اول ماه مه ۲۰۰۳، روزی که جورج بوش، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، در خلال سخنانی اعلام کرد که دیگر مقاومت قابل توجه نیروهای عراقی درهم شکسته شده، تا امروز، ۲۰ ژوئن، به موجب گزارشات رسمی آمریکایی ۴۱ نفر از نیروهای این کشور در عراق جان خود را از دست داده اند. با توجه به تجربه ای که از گزارشات "موقت" مقامات رسمی آمریکایی در

خلال این مدت از عراق داریم، می دانیم که واقعیت می باید جز این بوده و تلفات گسترده تری به آمریکایی ها وارد آمده باشد.

همزمان با این که جورج بوش، وزارت امور خارجه آمریکا و پنتاگون در واشنگتن با بوق و کرنا خبر از ذوق و شغف مردم عراق از حضور نیروهای بیگانه در این کشور می دهند، نیروهای آمریکایی و انگلیسی مستقر در عراق از آنچه که در جریان است اظهار نگرانی می کنند. سرهنگ "جورج پیت George Pitt"، یکی از افسران مستقر در شهر تیکریت در گفتگویی با خبرنگار روزنامه "واشنگتن پست" اعلام می کند که "حملاتی که در هفته اول ماه جون در این شهر به دو ساختمانی که بخشی از نیروهای آمریکایی که در آنها اسکان کرده اند، به انجام رسیده است با برنامه ریزی خوبی همراه بوده و با دقت تمام به انجام رسیده است." یکی دیگر از همکاران او در همین گفتگو اضافه کرده است "عراقی ها درست همان کاری را به انجام رسانده اند که اگر ما به جای آنها بودیم به عمل درمی آوردیم." دونالد رومزفلد Donald Rumsfeld، وزیر دفاع آمریکا مدعی است که این حملات به وسیله "باقیمانندگان رژیم گذشته" به انجام می رسد. این گفته به همان اندازه دارای محتوای واقعی است که برچسب زدن های آمریکایی ها و "تروریست" خواندن هر نیرویی که بخواید بر علیه سرمایه جهانی و مظاهر گوناگون آن مبارزه نماید. روزنامه گاردین از قول یکی از مردم عراق می نویسد: "برخی از ما دلمان برای روزهایی که رژیم صدام حسین بر سر کار بود تنگ شده است. آن زمان اوضاع زندگی مان بهتر بود و دست کم این امکان را داشتیم که زمانی که از خانه خارج می شویم، احساس امنیت می کنیم." اما این خواسته به هیچ وجه نشان از آن ندارد که جنگی رهایی بخش بر علیه نیروهای اشغالگر با هدف بازگرداندن رژیم سفاک پیشین به قدرت باشد. آنچه که تاکنون در تظاهرات بسیاری که در گوشه و کنار عراق و به خصوص در بغداد برگزار شده اند، به گوش رسیده است آن است که عراق باید به وسیله عراقی ها و نه به وسیله امپریالیست های بین المللی که تنها خواهان استحکام قدرت خود در منطقه بوده و چشم به نفت منطقه دارند، اداره شود.

بدیهی است که نیروهایی که این روزها در گوشه و کنار عراق به نبردی نابرابر با نیروهای تجاوزگر دست زده اند تا آنجا که در صف انقلاب مردم عراق قرار دارند، توانایی پیروزی سریع بر نیروهای اشغالگر که دارای امکانات بسیار گسترده نظامی می باشند، را ندارند. اما همین نبرد موضعی می تواند در ادامه خود تسهیل کننده راه نبرد نهایی بر علیه امپریالیسم و استعمار نو جهانی و حضور آن در منطقه گردد. مهم آن است که

نیروهای آمریکایی و انگلیسی هیچگاه احساس امنیت ننموده و همواره در این بیم باشند که شاید تا چند لحظه دیگر مورد حمله تازه ای قرار گیرند. بدین گونه روحیه جنگجویی سربازان مستقر در عراق و سطح قبول ادامه جنگ در میان توده های آمریکایی و انگلیسی کاهش یافته و بدین گونه ادامه اشغال نظامی منطقه از هزینه مادی و معنوی هرچه بالاتری برای اشغالگران برخوردار خواهد شد.

احساس امنیتی که در بالا از آن سخن رفته است در شرایط کنونی از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. عدم وجود چنین احساس امنیتی، سرمایه گذاری برای استخراج نفت (و اموری مانند بازسازی کشوری که ویران شده است) را دشوارتر می سازد. در شرایطی که حتی سربازان و نیروهای امنیتی اشغالگر نتوانند احساس امنیت نمایند، مخارج فرستادن و نگهداری از نیروهای اداری و تکنیکی که برای چنین امری مورد نیاز می باشد و مخارج ارسال "امن" فراورده های نفتی به شدت بالا می رود. در چنین شرایطی باید نیروی نظامی بسیاری را بسیج نمود تا بتوان از بوروکرات ها و تکنیسین ها حفاظت نموده و به آنان احساس امنیت بخشید، احساسی که خود نیروهای بسیج شده فاقد آن می باشند! پنتاگون و وزارت "دفاع" انگلستان می باید مخارج هنگفتی را متحمل شوند و شرکت های سرمایه گذار ناچار می شوند تا جهت تهیه و ارسال نیروی کار و بیمه آنان و تأسیسات شرکت در عراق اشغالی با مخارج بسیار بالاتری از آنچه که تصور می کردند، روبرو شوند.

مقاومت مردم عراق، بوش و همپالگی های او را ناچار ساخته تا تاکتیک و استراتژی کوتاه مدت حرکتی خود در عراق را تغییر دهند. از سویی مدت کوتاهی پس از اشغال عراق برای اشغالگران مشخص گردید که اداره کشور به وسیله یک نظامی امری "نامناسب" بوده و باعث به وجود آمدن خشم روزافزون توده های عراقی می گردد. درست از این رو بود که ژنرال اعزامی به ناچار جای خود را به یک "کت و شلواری" داد تا شاید بدین گونه بتوان سدی در راه افزایش خشم توده ها به وجود آورد. اما زهی تصور بیهوده! آمریکایی ها گمان می کردند که شاید این تغییر مهره بتواند گشایشی در کار آنها ایجاد نماید اما این گونه نشد. از سوی دیگر پس از اشغال بغداد در روز ۹ آوریل اعلام گردید که تعدادی سربازان بیگانه مستقر در عراق با گذشت زمان کاهش یافته و در ماه سپتامبر به "تنها" ۷۰ هزار نفر خواهد رسید. اما مقاومت مردم عراق اشغالگران را ناچار ساخته که در این تصمیم نیز تجدیدنظر نمایند. اکنون از جانب پنتاگون گفته می شود که تعداد نیروهای اشغالگر در ماه سپتامبر به ۲۰۰ هزار نفر محدود خواهد گردید! با وجود این که عقل سلیم حکایت از آن دارد که چنین تعدادی

به هیچ وجه پاسخگوی نیاز نیروهای مستقر در عراق و اربابان آنان نمی باشد، حتی اگر به این تعداد نیز بسنده شود، بدون کوچکترین تردید حراست از عراق اشغالی مخارجی بسیار هنگفت تر از میزان برآورد شده برای تنها ابرقدرت جهان، ابرقدرتی که درگیر مشکلات بسیار اقتصادی خود و قرضی هنگفت می باشد، در بر خواهد داشت.

اما آمریکا مصمم است که با تمامی توان خود به اشغال نظامی عراق ادامه داده و هر مقاومت مردم عراق را با استفاده از قهر ضدانقلابی و ابزار قدرت خود پاسخ دهد. کافی است که تنها نگاهی به وقایع شهر "الفلوجه" ببیند. در خلال دو ماه گذشته نیروهای آمریکایی با گشودن آتش بروی جمعیت بی دفاع، حداقل ۱۷ نفر عراقی را به قتل رسانده و تعداد بسیار دیگری را زخمی نموده اند. تنها "جرم" این افراد آن بوده که تظاهرات ضدآمریکایی این شهر شرکت کرده و نوای شعارهایی مانند "یانکی برو بیرون! Go Home Yankee" را سر داده اند. بدون شک این حملات آمریکایی ها که برای کسب امنیت بیشتر صورت گرفته، خود به عکس العمل شدیدتر مردم و پاسخ آنها به این حملات منجر شده است. بیهوده نیست که سربازان آمریکایی مستقر در این شهر، نیروهایی که پیش از این در پادگانی بیرون از شهر مستقر بودند از ۳۰۰ تن به ۳ هزار تن (یعنی ۱۰ برابر!) افزایش یافته و بخش بزرگی از این نیروها از پادگان خارج گردیده و به داخل شهر انتقال داده شده اند!

به موجب گزارشات رسیده از این شهر، در هفته دوم ماه ژوئن نیروهای آمریکایی عملیات گسترده و پرخشونت بسیاری را برای یافتن و از میان بردن تمامی آنان به اشکال گوناگون در مقابل اشغال نظامی کشورشان مبارزه می کنند، آغاز نمودند. بسیاری از تصاویری که به وسیله رسانه های گوناگون از این عملیات به گوشه و کنار گیتی ارسال شده اند، نمایانگر سربازان جوان آمریکایی هستند که در هر گوشه شهر به تجسس، خانه گردی و بازرسی بدنی عراقی ها مشغول هستند. جالب توجه آن است که در بسیاری از این عکس ها می توان به خوبی ترسی را که بر این سربازان غالب است، مشاهده نمود. به موجب گفته ساکنان این شهر "سربازان آمریکایی در صورت تردید ابتدا شلیک کرده و سپس سوال می کنند!"

نمونه های آنچه که این روزها در عراق به چشم می خورند و نشان از تجاوز نیروهای اشغالگر به توده های عراقی و مقاومت آنان در مقابل اشغالگران دارند، بسیار می باشند. به چند نمونه توجه کنیم:

گزارشی از عراق حاکی از آن بود که در حمله گسترده ای از جانب نیروهای آمریکایی به یک "جایگاه

تروریستی" به انجام رسیده است بیش از ۷۰ "تروریست" به قتل رسیده اند. از آنجا که پس از اعلام این خبر، دیگر گزارشی از چنین "جایگاه هایی" در راستای علائق آمریکایی ها و همپالگی های آنهاست، می توان نتیجه گرفت که "تروریست ها" افرادی جز عراقی های معمولی و غیرنظامی نبوده اند.

به موجب گزارش دیگری که در اوایل ماه ژوئن به وسیله رسانه های بین المللی به همه جا مخابره گردید آمریکایی ها توانسته بودند در حمله ای در شهر "سامارا Samara" تعدادی "تروریست" را به قتل برسانند. پس از مدتی معلوم شد که در اینجا هم (درست مانند مورد مشابه ای در افغانستان) "جایگاه تروریست ها" چیزی جز جایگاه برگزاری یک عروسی نبوده است! در اینجا هم مدعیون حاضر در مراسم عروسی بدون توجه به حضور "آقایان" در کشور برای نشان دادن سرور و شادی خود چند تیر هوایی شلیک کرده بودند و بر سر آنان آمد که از آن یاد شده است. آری، هدیه آمریکایی ها در اینجا به عروس و داماد، سه کشته و هفت زخمی بود که بخش بزرگی از آنها کودک و نوجوان بودند! آری این نمونه ها، که تنها مثنی از خورار می باشند، می تواند حاصلی جز افزایش تنفر توده های مردم از اشغالگران و بالنتیجه مقاومت هرچه گسترده تر در مقابل آنان در بر داشته باشند؟

آنچه که تنفر توده ها را حتی از آنچه که هست بیشتر می کند، بی قانونی و هرج و مرج حاکم بر کشور و کمبود (و در پاره ای از مناطق عدم وجود) آب تصفیه شده، برق، غذا و دارو است. به موجب گزارشی از یونیسف" (ارگان رسیدگی به مسایل کودکان سازمان ملل متحد) میزان کودکانی که دچار بیماری های گوناگون مانند اسهال هستند افزایشی بسیار داشته و به میزان غیرقابل قبولی رسیده است. میزان ابتلا به بیماری های بسیار خطرناک تری مانند وبا و تیفوئید افزایشی معادل با ۲۵۰ درصد نسبت به دو سال پیش داشته است. آری، جنگ تحمیلی آمریکا، انگلستان و متحدان آنان هر روز کشته های تازه ای به جای می گذارد. هم زمان صدها هزار نفر افرادی که در جریان پیامدهای جنگ به دلایل گوناگون (مانند اشتغال در ارتش عراق، وابستگی به حزب بعث این کشور و یا انهدام محل کار آنان در اثر بمباران های اشغالگران) کار خود را از دست داده اند، به همراه خانواده های خود در وضع بسیار بدی به سر می برند.

"پال برمر سوم Paul Bremer III" فرماندار انتصابی نیروهای اشغالگر در عراق در هفته دوم ژوئن در سخنانی وعده داد که ۱۰۰ میلیون دلار به بازسازی شریان های ارتباطی عراق اختصاص داده شود. باید توجه داشت که این میزان در مقابل نیازی که خساراتی که دو

رسانه های عراقی که قوانین سانسور و محدودیت های آن را به اجرا درنیاورند بسته خواهند شد و به خبرنگاران رسانه های بین المللی اجازه داده نخواهد شد که با آزادی نسبی موجود (که خود دارای کمبودهای فراوان است) عمل کرده و اطلاعاتی هر چند ناقص درباره آنچه که در عراق می گذرد ، به توده های جهان بدهند.

تمامی آنچه که در دو ماه اخیر در پیامد جنگ تجاوزگرانه دوم ایالات متحده آمریکا و متحدانش از جانب نیروهای اشغالگر به توده های عراقی تحمیل شده است ، نشان از مقاومت توده ها و خشم تجاوزگران دارد. آنچه که امروز می توانیم در عراق نظاره گر آن باشیم ، نطفه ای از مبارزه ای ضداستعماری است که می تواند رشد کرده و به خطری اساسی برای سرمایه جهانی و در رأس آن سرمایه های آمریکایی مبدل گردد. هنوز وسعت مبارزات توده ای در عراق و مشارکت توده ها در این مبارزه در عراق به آنجا نرسیده که بتوان درباره آینده آن قضاوت نمود. اما بدون شک جهان آستن ویتنام های دیگری است و شاید که با رشد و گسترش مبارزه در عراق در آینده شاهد وقوع چنین امری باشیم.

بدیهی است که در محیط اقتصادی اشغالگران به این نیز بسنده نمی کنند. "دونالد رومزفلد" با روشنی بسیار اعلام کرده است که آمریکایی هایی که عراق را اداره می کنند "سیستم اقتصاد بازاری را به اقتصاد امری استالینی ترجیح می دهند" و اضافه می کند که نیروهای اشغالگر از "گام هایی که برای خصوصی سازی شرکت های دولتی برداشته شوند ، حمایت خواهند کرد". روشن است که خواسته امپریالیست ها از این "خصوصی سازی" چیزی جز خارج کردن بخش بزرگی از ثروت ملی عراق از دسترس توده های عراقی و انتقال آن به حیطة سرمایه های خصوصی امپریالیستی نمی باشد.

"رابرت فیسک Robert Fisk" ، فرستاده روزنامه ایندپندنت در عراق ، در گزارشی می نویسد که پال برمر (فرماندار انتصابی استعمار نو در عراق) بر آن است که طرح اعمال سانسور بر رسانه های عراقی را به اجرا درآورد. آری ، "آزادی آمریکایی" دیگر تاب تحمل گزارشات متعددی را که در مورد تجاوزات نیروهای آمریکایی و انگلیسی به مردم عراق و حقوق آنها به نگارش درآمده اند ، ندارند! رابرت فیسک در این گزارش اظهار می کند که به موجب سانسوری که در راه است ،

جنگ تحمیلی و بایکوت ۱۲ ساله اقتصادی ، به عراق زده اند ، به وجود آورده است بیش از قطره ای در مقابل دریا نمی باشد. جالب اینجاست که جناب برمر آنچنان سخن می گوید که گویی چیزی از کیسه بودجه کشور خود به مردم عراق عطاء می کنند ، اما مساله غیر از این است: به موجب یکی دیگر از آخرین قطعنامه های سازمان ملل متحد (که هر چه بیشتر به ارگانی برای "قانونیت" بخشیدن و تطهیر خواسته ها و عملکرد امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم آمریکا مبدل شده است) کشورهای اشغالگر امکان دست یازی به ذخیره های مالی عراق ، ذخیره هایی که از زمانی که بایکوت اقتصادی عراق در سال ۱۹۹۰ آغاز گردید ، بسته بوده اند را پیدا کرده اند. گذشته از این ذخیره ها سازمان ملل مسئولیت نگهداری و خرج ۳ میلیارد دلاری را هم به موجب برنامه غذا و دارو در مقابل نفت در حساب عراق در این سازمان موجود بود ، به نیروهای اشغالگر واگذار نمود. از این رو پولی که جناب برمر با گشاده رویی ساختگی و "بخشنده گی" بسیار به مردم عراق وعده می کند ، چیزی جز بخشی از دارایی های به غصب رفته این توده ستم دیده نیست!

خاطراتی از مادر سنجری ... بقیه از صفحه ۱۳

آورده ایم، اینجا خانه ملت است". بعد برایشان جواب می آورند که: "رئیس مجلس گفت این کارها به شما مربوط نیست. شما به اشتباه اینجا آمده اید". بعد مادر داد می زند که: "مثلا به اصطلاح اینجا خانه ملت است، پس مشکلاتمان را کجا ببریم؟ برویم سبزی فروشی و بگوییم که آنها جنازه بچه هایمان را بدهند؟"

وقتی که این برخوردها و صحبت ها در زندان منعکس می شد - که قاعدتا هم می شد - روحیه ها را ارتقا می داد و خیلی باعث شفافیت روحیه زندانیان می شد.

به هر حال من خیلی وقت تان را گرفتم. اگر زیاد حرف زدم باید ببخشید! یک بار دیگر از همه رفقای که زحمت کشیدند به اینجا آمدند و یا به شکل های مختلف با ما ؛ چه با خانواده سنجری و چه با چریکهای فدایی خلق ، در رابطه با درگذشت مادر سنجری ابراز همدردی کردند سپاسگزاری می کنم. به امید این که بتوانیم با گسترش مبارزات مان در جهت تحقق آرمان ها و اهدافی که همه شهدا در جهت شان مبارزه کردند و مادر هم به آنها پایبند بود و برایشان مبارزه می کرد ، گام های هرچه بیشتری برداریم. موفق باشید!

مثلا توی زندان شیراز ، من یکبار از او یک ضبط خواسته بودم. مادر رفته بود از مسئول زندان؛ سرگرد قهرمانی - که یک افسر دزد و جنایتکار بود - اجازه آن را گرفته بود. او گفته بود که ضبط را بیاورد. چند وقت بعد که مادر آمد ملاقات صبط را هم آورد. اما ملاقات توأم شد با بازدید روسای شهربانی شیراز از زندان و پاسبان ها و گروهبان ها همه جا را جارو کرده و تمیز کرده بودند و به مادر گفته بودند که صبط را نمی توانند قبول کنند. او دوباره پیش خود سرگرد قهرمانی رفته بود. رئیس زندان که خودش در ابتدا موافقت کرده بود، با توجه به اوضاع جدید به علت دیدار رؤسای شهربانی، گفته بود: "خانم مگر اینجا رقص خانه است که شما ضبط صوت برای زندانی تان آورده اید؟ اینجا زندان است". مادر هم برگشته و گفته بود: "اگر می خواستم رقص تربیت کنم الان چند تا ستاره روی دوش اش بود". این واقعا به قدری افسر مزبور را سوزانده بود که تا مدت ها هر وقت مادر به ملاقات می آمد یک مشکلی درست می کردند. یک بار دیگر هم مادر به همراه سایرین رفته بود جلوی مجلس و تظاهرات گذاشته بودند برای گرفتن جنازه های شهدا. خیلی از خانواده شهدا آمده بودند. دانشجویان هم به آنها پیوسته بودند. در مقابل مجلس تجمعی شده بود. آنها پیغام می دهند به رئیس مجلس که: "ما عرضحال

یا مذاکره کنند کوتاه هم بیایند ولی یک جاهایی هم دیگر می ایستند و به همین دلیل هم هست که نباید زیاد مرعوب شد چرا که واقعا وضعیت سیستم و بحران های ساختاری موجود در این سیستم آن چنان وضعیت نظام حاکم در سطح جهانی را خراب کرده که به واقع هیچ وقت اوضاع سیستم به این بدی و اسفناکی نبوده است. ولی متأسفانه در مقابل شان نیروی متشکل انقلابی و قدرتمندی وجود ندارد. بنابر این خطر واقعی امروز چه در رابطه با ایران خودمان و چه در سطح جهانی ، فقدان یک نیروی انقلابی متشکل و قدرتمند است. و این یک معضل اساسی است که دست خیلی از آلترناتیوها یا شبهه آلترناتیوها را برای مانور باز گذاشته است. کمی حاشیه رفتم که می بخشید.

یکی دو تا خاطره از مادر می گویم و صحبت ام را تمام می کنم چون خیلی وقت تان را گرفتم.

وقتی برمی گردم به خاطرات مادر ، یکسری حاضر جوابی هایش در یکسری جاها خیلی جالب بود و تاثیر داشت

ستون آزاد

ارنست بوش (Ernest Busch)

خواننده، هنرپیشه، کارگردان جنبش جهانی کارگران

گردآوری و نوشته - سرخود
میان بهار سال نیامده!



کارگران و سربازان در ماه نوامبر ۱۹۱۸ میلادی نیز شرکت داشته باشد که به گفته ماکس لینگر نقاش و گرافیست ساکن آلمان در شهر کیل: "در سوم ماه نوامبر آن سال در حمله به زندان نیروی دریایی در کنار وی در جستجوی پناه گرفتن در سنگری بوده است." از دوم ژانویه ۱۹۱۹ عضو حزب سوسیال دمکرات اولیه آلمان بوده است که پس از انشعاب به جریان اسپارتاکیستها پیوست. در این دوره در کنار کارگری در رشته های فلزکاری و مکانیک، به آموختن دروس خوانندگی و هنرپیشگی می پرداخته که تا بیکاری وی در کشتی سازی گرمانیا در ۱۹۲۱ ادامه داشت. در این هنگام با همه دگرگونیهای سیاسی موجود در جامعه، او در پائیز همان سال موفق به یافتن کار در "خانه بازیگری" شهر کیل شد و تا ۱۹۲۴ به کار در آنجا پرداخته و به گفته خود وی در یک مصاحبه: "بازیگری آغازینش با آثار کلاسیک و دوران معاصر بوده که بعدها در نقش آفرینی های پرولتری اش بسیار به وی کمک نموده است." و به نسل جوان نیز این را توصیه می نمود. همین بعده گرفتن نقش هایی در آثار کلاسیک تئاتر باعث آشنایی اش با هنرپیشگان نام آور آن زمان شد. از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶ در تئاتر شهر فرانکفورت نزدیک رودخانه oder مشغول به کار بود. پس از آن در تئاتر "پومرشن و اندر بونه" کار کرد که همزمان با آغاز کار کارگردانی وی نیز می شده است. سرانجام موفق گردید در ۱۹۲۷ به برلین رسیده و در تئاتر پیسکاتور فعالیت گسترده اش را ادامه دهد و در همین جا بود که با هانس آیزلر آهنگساز نامدار پرولتاریا آشنا شد که دوستی و همکاری شان تا پایان عمر ادامه داشت و با اجرای ترانه سرودهای خود به نماد جنبش جهانی کارگری مبدل شدند. برای نمونه آنگاه که او و هانس آیزلر با پیانوی خود ترانه سرود: "به پیش و هرگز بهنگام گرسنگی و خوردن همبستگی را از یاد نبرید ..." در میدان شهرهای بزرگ اروپای آن زمان اجرا می کردند، شرکت کنندگان در گردهمایی های کارگری و اعتراضی، هم صدا با آنها به حرکت در می آمدند که به گفته شاهدان وصف ناپذیر است. در همین زمان در کنار فعالیتهای خوانندگی و تئاتر، نقش

بجای پیشگفتار: برای آشنایی با ادبیات کارگری، نشریه شما و چند نشریه دیگر از خوانندگان شان درخواست نموده اند که "برای پر بار شدن بخش کارگری، مقالات و مطالبی جهت چاپ برایشان فرستاده شود." این نوشته کوششی در این راستاست تا کارگران و هواداران رهایی شان که تاکنون نوشته ای به زبان پارسی درباره "ارنست بوش" ندیده و نخوانده اند، این امکان برایشان ایجاد شود. همین جا باید تأکید شود که این نوشته بگونه ای روزشمار و بسیار گذرا و کوتاه تهیه شده و امید است در آینده کسی یا کسانی که دست اندرکار هنر و ادبیات بالنده هستند این کار را به سرانجام برسانند. لازم به توضیح است که گردآورنده این نوشته خود تاکنون نوشته ای به زبان پارسی در باره "ارنست بوش" ندیده و نخوانده است! همچنین باید گفته شود این حرکت نشانه تأیید همه جانبه شخصیت و نظرات وی نمی باشد. نظر به اینکه رژیم وحشی شادی ستیز اسلامی جوی را حاکم نموده که حتی نیروهای خود کارگری و کمونیست نامیده از پخش سرودهای جنبش جهانی کارگری دوری می جویند و بعضاً به بهانه جذب توده های مردم از رادیوهاشان آهنگهای آنچنانی برانگیزاننده احساسات و عوام پسند و فاقد محتوا را در دستور کار خویش قرار داده اند، شناختن و شناساندن هنرمندانی چون بوش و دیگران اهمیتی بسیار در شرایط کنونی پیدا نموده است!!

ارنست بوش در ۱۹۰۰/۱/۲۲ میلادی در شهر کیل در شمال آلمان زاده شد. پدرش کارگر ساختمانی و عضو حزب سوسیال دموکرات اولیه بود که در زمستان بیکار می شد و بار کار و پرورش اعضاء خانواده بر دوش مادر می افتاد که با کار دوزندگی وی گذران می نمودند. در همین اوان بود که در کنار لمس کردن فقر و نداری، تحت تأثیر آموزشهای سیاسی پدرش می آموخت که رهائی وی و دیگران نه بدست شاه و خداست بلکه بدست خودشان میسر است. در سال ۱۹۱۵ میلادی در چنین شرایطی آموختن حرفه و کار را ارنست بوش جوان همزمان انجام میداد و بعنوان کارگر فلز کار مکانیک در کشتی سازی "گرمانیا" در شهر کیل مشغول به کار شد و طبعی بود که در قیام مسلحانه

آفرینی وی در فیلمهای "کوله و امپه" اثر برتولت برشت و "جهان از آن کیست" اثر ارنست اتوالد که کارگردانی هر دو فیلم با سالاتان دودوف بود برجسته است. و این هنگامی بود که ارنست بوش دیگر ساکن "محله هنرمندان" در برلین شده بود. (اکنون نیز نام وی در کنار دیگر ساکنان پر آوازه آن دوران در تابلوی یادبود سردر آن به چشم می خورد.) در تاریخ نهم ماه مارس ۱۹۳۳ ساعت دوازده ظهر، گروه ضربت نازی ها برای دستگیری او به محل سکونت اش در خیابان بُن شماره ۱۱ رفته و پس از به صدا درآوردن در خانه و باز نشدن در، آنها گمان بردند که در آن لحظه او در خانه نیست! و این در حالی بوده که ارنست بوش به سبب دیر آمدن از کافه هنرمندان به خانه در شب پیش در خواب بوده و همین خواب بودنش باعث دستگیر نشدنش شده است! چون نازی ها بر این نظر بوده اند که او نیز تاکنون بسان بسیاری از هنرمندان، آلمان نازی را ترک کرده است! البته وی در همان روز این کار را انجام می دهد و راهی و ساکن هلند، بلژیک، زوریخ، پاریس، وین و در انتها بنا به دعوتی راهی شوروی می شود که در ۱۹۳۷ با بسیاری از همفکران اش برای شرکت در مبارزه در صفوف "بریگاد جهانی" به اسپانیا وارد می شود و با آواز و کنسرتهای خود علیه فاشیسم به "کبوتر سنگرها" مشهور می گردد. پس از کودتای فرانکو و پیروزی فاشیستها، ارنست بوش به همراه بسیاری از همزمان مهاجر به بلژیک باز می گردد و در ماه مه ۱۹۴۰ آنگاه که ارتش اشغالگر نازی ها هلند و بلژیک را اشغال کرده بودند، او به همراه بسیاری از فراریان سیاسی و یهودی آلمانی در فرانسه در ۱۹۴۲ دستگیر گردید و به "اردوگاه بیگانگان" برده شد و در ۱۹۴۳ به اردوگاه بازداشتی ها در جنوب فرانسه انتقال داده شد و در یک فرار ناموفق در مرز سوئیس دستگیر شده و تحویل گشتاپو (پلیس مخفی نازی ها) گردید و به زندان مخوف موابیت برده شد. در آنجا بود که در یک بمباران هوایی توسط آمریکایی ها روی زندان از ناحیه سر زخمی شد و قسمت چپ صورت و گوش وی آسیب جدی دید. (پس از پایان جنگ و معالجات در شوروی تا حدودی بهبود یافت، اما همواره به گفته همکارانش: "پیش از رفتن به روی صحنه دچار نگرانی بخاطر بخش نیمه فلج صورتش می شد، ولی آنگاه که روی صحنه بود دیگر آنچنان رابطه مستقیم با بینندگان داشت که دیگر هیچ نگرانی در چهره اش دیده نمی شد!") آری در برلین در "دادگاه خلق" نازی ها بجرم "خیانت و اقدام علیه امنیت کشور" به اعدام محکوم شد و با پا درمیانی یک شخصیت سرشناس هنری و مورد تأیید نازی ها بنام گوستاو گروندکنز حکم محکومیتش توسط دادستانی به ده سال و سپس به هفت سال و در انتها به چهار سال تقلیل یافت. در آوریل ۱۹۴۵ زندان ایالت براندنبورگ توسط فداکارهای تاریخی سربازان ارتش سرخ شوروی آزاد شد و ارنست بوش دوباره در "محله هنرمندان" در خانه سابق سکونت گردید. پس از

مدتی کوتاه عضو شورای هنر شهر در منطقه ویلمزدورف گردید. در ماههای آغازین سال ۱۹۴۶ بار دیگر روی صحنه و در زیر نظر اروین پیسکاتور به ادامه کار در تئاتر پرداخت و در این دوران بین سالهای ۵۱-۱۹۵۰ برتولت برشت او را به تئاتر خود "برلینر رانسامبول" برده و بدین طریق ساکن برلین شرقی می شود! در ۱۹۶۰ در آلمان شرقی بطور رسمی گفته شد: که بدلیل بیماری شدید اش مجبور به کناره گیری از فعالیتهای هنری شده است؟! البته گویا در یکی از نشست های کمیته مرکزی حزب حاکم سیلی ای بر گوش ارایش هونکر نواخته است که باعث بایکوت وی از جانب مقامات آلمان شرقی شده است. از آنجائیکه محبوبیت او در دوران "جنگ سرد" در شرق و غرب در بین دوستدارانش بسیار بود، مجازاتش در همان حد ماند و به گفته شاهدان و همکارانش تا پایان عمر هیچ گاه بی کار نماند و همواره بسان یک کارگر به تولید هنری و جمع آوری ترانه سرودهایش که قدمت و نماد یک قرن از فراز و فرودهای مبارزات و جنبش کارگری را یکجا در خود دارد، پرداخت. کوشش و پی گیری اش سبب شد که پیش از درگذشت اش مجموعه ای از آثار خود را به صورت صفحه گرامافون یا نوار که قابل دسترسی همگان باشد، عرضه دارد. مجموعه ای شامل ترانه سرودهایی از جنگهای دهقانی گرفته تا سرودهای نبرد ضد فاشیستی و کارگری، ترانه سرودهای نبرد پارتیزانی در اسپانیا و آوازهای آزادی خواهانه و ضد جنگ و آستی خلقهای جهان و غیره. نقش آفرینی های ماندگار وی در آثار برشت، دکلمه و خواندن اشعار برتولت برشت، کورت توخولسکی، مایا کوفسکی ... با آهنگسازی و همراهی هانس آیزلر. فیلمهای بجا مانده با نقش آفرینی های وی همه وهمه کارهای بیشمار وی به بخشی از تاریخ هنر پرولتاریایی تعلق دارد با همه ضعف و قوتش. سرانجام ارنست بوش پس از یک بیماری طولانی در هشتم ماه ژوئن ۱۹۸۰ میلادی در برلین درگذشت. بنا به خواست خودش در پشت دیوار باغ آخرین محل سکونت اش که متصل به گورستان پانکوف برلین بود باز به خواست خود او با اجرای سرود "جبهه خاراما" که خود در جنگ داخلی اسپانیا خوانده بود، خاکسپاری وی انجام شد. وقتی که چند صد نفر شرکت کننده در مراسم مجبور به نشان دادن کارت های شناسایی خود به پلیسهای با لباس غیر نظامی شدند، معلوم شد که گویا یکی از مقامات حکومتی برای شرکت در مراسم خواهد آمد. آری او "اریش هونکر" بود و برای زانو زدن و وداع با ارنست بوش به آنجا آمده بود! گفتنیها و نوشتنیها در باره بوش از زبان همه آنهاهی که با وی سر و کار داشتند بسیار است. بهتر است این نوشته را با گفته فیلمساز و سناریست و نویسنده آلمان شرقی سابق در باره ارنست بوش به پایان برد: "اواز بوش کارگر، کمونیست، هنرمند آنچنان می نماید که گویا وی مسئول تمامی این کره خاکی است."

نامه ای از ایران

گوشه ای از اوضاع تهران

در جریان مبارزات دانشجویی اخیر!

.... سلام!

دیشب خوابگاه ما، غوغا بود..... انصار به شدید ترین وضع ممکنه ریختند خوابگاه.... با سنگ و چوب و گاز اشک آور آمدند توی خوابگاه و هر چی شیشه بود خرد کردند..... ۵-۶ تا از بچه ها را بد جوری کتک زدند البته بچه ها هم تا می خوردند چند تا شون رو زدند. دردناک ترین شب عمرم بود..... شاید هم بدتر..... جالب این بود که نیروی انتظامی هم تا ساعت ۳ شب نیامد و هیچ کس هم حاضر به جوابگویی نیست. ۴ شبه که خیابان های اطراف دانشگاه به خصوص امیرآباد اوضاع خرابه.... مردم رو با باتون میزنن، حتی زنها رو هم میزدن.... جالب اینجاست که که کف خیابانها که از سنگ و شیشه های بانکی که خرد کرده بودند پوشیده بود، از ساعت ۵ تا ۶ صبح چنان درستش میکنند که اصلا فردا جوری بنظر میاد که اصلا طوری نشده.... تمام امیر آباد (از انقلاب تا بالای امیر آباد) توی همه کوچه ها گارد ویژه ایستاده ولی تعجب اینجاست که انصار خیلی راحت میانند بالا.... شاید مردم رو کودن حساب می کنند.... راستی دستگیری زیاد است..... تمام امتحان های این هفته کنسل شد.... خبرهای دقیقتر رو بعدا اگه زنده بودم....!

انجمن های اسلامی و دفاع (!) از اختلاط دانشجویان دختر و پسر

با توجه به رشد و گسترش هرچه بیشتر مبارزات دانشجویی و آگاهی روز افزون دانشجویان، اخیراً انجمن های اسلامی در دانشگاه ها در جهت سوار شدن بر موج مبارزات دانشجویی، در ۲۷ دانشگاه کشور در اعتراض به بخش نامه وزیر علوم مبنی بر عدم اختلاط دانشجویان دختر و پسر در اردوهای دانشگاهی، نامه ای به وزیر علوم نوشته و در آن مطرح کرده اند که "این بخش نامه توهین مستقیم به فهم و شعور دانشجویان می باشد." و از مسئولین دولتی خواسته اند که به خاطر آن بخش نامه باید "از جامعه دانشگاهی عذر خواهی، نمایند."

"مسئولین رده های بالا" و تجارت دختران ایرانی

اکبر تاجیک راد که سال قبل به عنوان طراح "خانه های عفاف" حتی مورد اعتراض و تمسخر بسیاری از خودی های رژیم جمهوری اسلامی واقع گشت، در حالیکه از افزایش ۱۵ درصدی فرار دختران در تهران خبر می داد، این واقیعت را آشکارا تأیید نمود که "مسئولین رده های بالا" اقدام باندهای سودجو در فروش دختران ایرانی در خارج از کشور را مورد پشتیبانی قرار می دهند.

پیام فدائی و خوانندگان

آلمان

دوسلدورف

ر-ک

با دروهای انقلابی!

با خوشحالی از دریافت نامه ات، به اطلاعات می رسانیم که نشریات سازمان را به آدرسی که داده بودی ارسال کردیم. امیدواریم که بیشتر با ما در تماس باشید.

موفق و پیروز باشید.

کیل

ر-س

با دروهای انقلابی!

با تشکر از مطالبی که فرستاده اید. امیدواریم که مطالب بیشتری را برایمان بفرستید.

پیروز باشید!

دانمارک

ر-پ

با دروهای انقلابی!

نامه ات رسید. کتابهایی که خواسته بودید برایتان ارسال شد.

هلند

ر-م

با دروهای مبارزاتی!

با تشکر از اینکه تغییر آدرست را بما اطلاع دادی، از این پس نشریات به آدرس جدید برایت ارسال خواهد شد.



رها می کنی.

هزاران فرزند داری

که تو را چون نهال امید

در خاک می نهند

و «سلاح» مبارزه بر می گیرند!؟

استراسبورگ ۳۱ می ۲۰۰۳

بابک

مادر

به یاد مادر سنجری که به ناگهان ما را ترک کرد.

همیشه به «کوه» بود

یعنی در اوج!

**

آنچه بر ما گذشت

درسی از تاریخ بود

اما، عزم آهنین تو

مادر

سمبل ثبات و وفاداری

و مظهر مبارزه و پایداری.

و امروز

که ما را

در «پرلاشر»

روزی که جو تباهی و تسلیم،

دراوج قدرت دیکتاتور

ترک

بر می داشت

و بوی باروت

در جنگل های سیاهکل

عافیت جوانان را

به جیبونی خویش

واقف می نمود

دستان گرم تو، مادر

ما را، در عنفوان جوانی

از ننگ تباهی و تسلیم

وارهاند،

و زمانی که «آنان» رفتند

جشمان مضطربت

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 208 - 8805621

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید. آدرس ما در اینترنت:

<http://www.fadaee.org/>

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

آدرس پست الکترونیک
e-mail address: ipfg@hotmail.com

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر